



پیام بدیع

سال بیست و نهم

شماره های ۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱

جولای - آگست - سپتامبر - اکتبر

۲۰۱۱



غرفه مجله آهنگ بدیع در سالن مجمع جوانان حظیره القدس طهران

از چپ به راست - جنابان دکتر بدری اعلائی، بیدار دل، خانم؟
جنابان: عنایت الله وهمن، فریدون و منوچهر وهمن، منوچهر مستقیمی
ایستاده نفر وسط - جناب اساسی
سال ۱۳۲۱ یا ۲۲

پیام بدیع

سال بیست و نهم

شماره های ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱

سال ۱۶۸ بدیع

۱۳۹۰ شمسی

جولای - آگست - سپتامبر - اکتبر

۲۰۱۱

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	دو لوح مبارک
۳	پیام بیت العدل اعظم
۱۲	بشارات رمزی در لوح ملاح القدس
۱۵	حضرت باب
۱۷	این دنیا تنها یک آزمایشگاه است
۲۰	در روضه قلب جز گل عشق مکار
۲۲	نگاهی به گذشته
۲۴	سه نوع شکنجه
۲۷	ذره
۲۹	ترجمه کلمات مکنونه عربی
۳۰	داستان زندگی
۳۲	یک بانوی موفق
۳۵	سبع المثانی
۳۸	قلم اعلی و فلسفه خرد پرستی
۴۲	خاطرات جناب دکتر جیاگری
۴۵	شوق پرواز
۵۲	غزل ناب
۵۷	از عالم خاک به جهان پاک
۶۷	انتشارات
۶۹	مناجات ترکی
۶۹	حضرت ولی امرالله می فرماید

هو الله

ای یار باوفا همچو گمان مفرما که از یادت آنی غافلم، لاوالله. هر دم با کمال وفا به ذکر تو پردازم و از درگاه احدیت آنچه سبب راحت و رستگاری تو است طلبم اما حکمت بالغه بسیار هر کس مطلع بر اسرار نه رحمت منبسطه و حکمت الهیه مقتضایی دارد که عقول بشری از ادراک آن عاجز و قاصر اگر تنگی و آزرده‌گی و مشقت متزاید است، غم مخور لطف و عنایت حق نیز متتابع چه بسیار که انسان از امری گریزان و بر امر دیگر در نهایت آرزو و امیدوار عاقبت واضح و آشکار شود که امر مرغوب ضار و مضر و امر منفور نافع و موافق پس ره تسلیم پیما و خود را تفویض کن از هیچ سختی دلتنگ مشو و به هیچ فتحی امیدوار مگرد و آنچه خدا خواهد به آن مسرور و راضی باش تا راحت دل و جان یابی و مسرت قلب و وجدان چون عنقریب این زحمت و مشقت بگذرد و راحت جان و مسرت وجدان حاصل شود.

عبدالبهاء عباس

یادآوری

روز بیستم اکتبر، روز تولد حضرت **باب**، است. این روز از ایام محرمه و برای بهائیان تعطیل است.

هوالله

ای تشنه حقیقت: ایران ویرانست و جمیع احزاب فی الحقیقه تیشه بدست گرفته به ریشه این بنیان قدیم می‌زنند و ابداً ملتفت نیستند که این کلنگ بنیان‌کن است و این تیشه ریشه‌کن. هر حزبی گمان می‌کند که به تعمیر مشغولست، ولی در قرآن می‌فرماید: **يُخْرَبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ**.

باری، این آوارگان به هیچ حزبی مشترک و متمایل نبوده. در آن می‌کوشیم که بنیه ایران قوت گیرد و معلوم است قوت بنیه ایران جز به تأسیس اخلاق الهی ممکن نه. چون تأسیس اخلاق گردد، ترقی در جمیع مراتب محتوم است. هیچ ملتی بدون تعدیل اخلاق فلاح و نجات نیابد؛ و به تحسین اخلاق علوم و فنون رواج یابد و افکار بی‌نهایت روشن گردد، صداقت و امانت و حماسه و غیرت و حمیت بجوشد، سیاست به درجه نهایت رسد، صنایع بدیعه رواج یابد، تجارت اتساع جوید، شجاعت علم افرازد، ملت از برزخی به برزخ دیگر انتقال نماید، خلق جدید شود، فتبارک الله احسن الخالقین تحقق یابد.

حجاز در بیابان ریگزار و بی‌آب و علف وادی غیر ذی زرع بود، لکن به طلوع نیر حقیقت قبله آفاق شد و مطاف عالمیان گردید. حال که نیر اعظم از مطلع ایران اشراق کرده ملاحظه نمائید که در آینده چه خواهد شد. امیدم چنانست که در تأسیس این بنیان عظیم شما نیز از کارکنان باشید.

و علیکم البهاء الابهی ع ع

پیام مرکز جهانی

۱۷ شهرالجمال ۱۶۸ بدیع - ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰

پیروان جانفشان جمال قدم در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند

دوستان عزیز و محبوب

سومین سالگرد مسجونیت اعضای هیئت سابق یاران، یادآور شرایط دردناکی می باشد که جامعه بهائی ایران همچنان با آن رو به رو است. ادامه این وضع اسفبار ایجاب می کند که فرزندان راستین این سرزمین درباره علل بنیادین این ظلم و پی آمدهای گسترده آن در آینده مملکتی که زمانی پرچم دار حقوق انسان بوده است، به تفکر و تعمق پردازند.

امروز بر هر ناظر بی طرفی روشن است که هفت نفر اعضای هیئت سابق یاران، مصداق بارز زندانیان وجدان هستند. بازتاب مکرر نام این هفت نفر در رسانه های جهان، نمادی از اعتراض ملل عالم به ظلم و ستمی است که بهائیان ایران، از خرد و کلان و پیر و جوان، صرفاً به خاطر معتقدات دینی و باورهای وجدانی خود، در معرض آن قرار دارند: کودکانی که در مدارس پیوسته از طرف اولیای مدرسه مورد اهانت و تحقیر قرار می گیرند و در نهایت مظلومیت مجبور به دفاع از شرافت انسانی خود می شوند و پدران و مادران آنان باید در کمال دلشکستگی، این اعمال غیرانسانی را برای فرزندان خود به نحوی توجیه نمایند که بذر کینه و نفرت در قلوب پاک آنان کاشته نشود؛ جوانانی که از تحصیلات عالی محروم گشته اند و والدین شان که خود از استخدام و شغل و حرفه ممنوع و با مشکلات شدید اقتصادی رو به رو هستند، باید در عین حال درد عدم استطاعت مالی برای برآوردن نیازهای فرزندان دل بند خود را نیز تحمل

نمایند؛ افرادی که بدون کوچک‌ترین خطا و برخلاف تمام موازین قانونی بازداشت شده و با خشونت مورد بازجویی قرار گرفته، در موحش‌ترین زندان‌ها به بند کشیده می‌شوند و از حقوق حقّه زندانیان نیز محرومند؛ خانواده‌هایی که در معاشرت با همسایگان و دوستان خود باید محتاط باشند، زیرا مأمورین امنیتی، مردم را به شدت از معاشرت با بهائیان برحذر می‌دارند؛ فرد فرد اعضای جامعه بهائی که به علت تبلیغات منفی و نشر اکاذیب و توهین به مقدّسات آنان از طرف مسئولین امور، پیوسته احساس ناامنی می‌نمایند؛ و احتیای عزیزی که در شهرها و روستاها، در سراسر ایران، شاهد تخریب و آتش زدن خانه، مزرعه و محلّ کسب و کار خویش و حتی هتک حرمت و ویرانی قبور عزیزان از دست رفته خود هستند و تظلم و دادخواهی آنان نیز به جایی نمی‌رسد.

البته بهائیان تنها شهروندانی نیستند که در عین بی‌گناهی از حقوق حقّه خود محروم شده و مورد انواع بی‌عدالتی قرار گرفته‌اند. بسیاری دیگر از مردان و زنان آزاده و شریف آن مرز و بوم نیز برای دفاع از آزادی و حقوق انسانی و نهایتاً پیشرفت و آبادانی کشور خود، متحمل مشقّات فراوان گردیده، با شهامتی قابل ستایش در مقابل شدیدترین مظالم ایستادگی نموده، تسلیم تعصبات جاهلیّه و خرافات مبتذله نشده‌اند.

استقامت سازنده شما و نتایج آن از انظار ناظران هوشیار پنهان نیست. ملاحظه فرمایید که چگونه از یک طرف در طیّ سه سال گذشته، جامعه بهائی اگرچه از موهبت هدایات هیئت‌های یاران و خادمین خود محروم بوده، ولی به مدد تأییدات آسمانی و همّت یکایک شما عزیزان، به تمشیت امور خود ادامه داده و ابعاد ابتکارات شخصی و نتایج مشاورات گروهی‌اش گسترشی شایان یافته است. هریک از شما در هر فضا و هر مکان، چه در فسحت ایوان و چه در سلول‌های تنگ و تاریک زندان، چون شمع برافروخته ید قدرت رحمان، بر همگان نور امید و پرتو عشق و محبت افشانده‌اید. اتحاد جامعه و هم‌بستگی اعضای آن و قابلیت رسیدگی به نیازهای یکدیگر، به مراتب بیشتر شده، روابط

اجتماعی اعضای آن با آشنایان و همکاران گسترده‌تر و محکم‌تر گشته، پویایی جامعه در راه خدمت به دیگران افزون گردیده و خیل مشتاقان به سوی حریم قدس جانان، مستمراً در حرکت بوده است. فداکاری‌های بی‌شمار شما عزیزان، اثرات عمیقی نیز در بیداری وجدان مردمان شریف آن سرزمین داشته است. در همین مدّت به برکت جان‌فشانی‌های شما، قابلیت جامعه بهائی در سراسر عالم برای کمک به ازدیاد توان‌مندی مردم جهت تعیین مسیر پیشرفت معنوی، اجتماعی و مادی خود، به نحو چشم‌گیری افزایش یافته و توجّه عموم به ویژه جوانان به مطالعه حقایق این آیین نازنین، بیش از پیش جلب شده و تمایل آنان برای مشارکت در مشروع عظیمی که بهائیان به آن اشتغال دارند، فزونی گرفته است.

از سوی دیگر، کذب اتهامات وارده از طرف متعصّبین بر بهائیان در پیشگاه وجدان مردم ایران و جهان به اثبات رسیده، آرزوی دشمنان دیرینه برای تضعیف جامعه اسم اعظم در آن سرزمین بر باد رفته و اقوال و ادعاهای دروغین مسئولین امور در نزد خاصّ و عام، بی اعتبار شده است. در عین حال تزییقات وارده به دیگر شهروندان نیز گسترش یافته است. سنّت شوم زورگویی و ستم‌پیشگی چنان بر آن سرزمین حاکم گردیده که هیچ یک از ایرانیان از گزند آن در امان نیست. به نظر می‌رسد که اولیای امور از این حقیقت غافلند که به شهادت تاریخ، ظلم و ستم هرگز بقای هیچ نظامی را تضمین ننموده است. ملاحظه فرمایید که چگونه نظریات و خواسته‌های افراد نادیده گرفته می‌شود و حقوق انسانی آنان همواره پایمال می‌گردد، گویی آنچه در نزد اولیای امور از کمترین اولویّت برخوردار است رفاه، آسایش، ترقّی و سعادت توده مردم است. نتیجه دردناک این فجایع بر همگان روشن است. حضرت بهاءالله، فرزند ارجمند ایران زمین، در الواح مهیمن خود به حکمرانان جهان توصیه می‌فرمایند که مظهر عدل و انصاف باشند، به قدرت و لشکر و خزائن خود اطمینان نکنند و دست خود را از ظلم کوتاه نمایند. به آنان هشدار می‌دهند که مردمان سرمایه و ذخایر

اصلی هر سرزمین هستند، مبدا امور آنان را به دست سارقین بسپارند. از اولیای امور می‌خواهند که آنچه را برای خود می‌پسندند برای مردم نیز اختیار نمایند، از غرور بپرهیزند، از صرف ذخایر مملکت در راه مقاصد شخصی و تحمیل سختی و مشقت بر مردم اجتناب نمایند و از آه و نالهٔ مظلومان بهراسند. هیکل مبارک تأکید می‌فرمایند که اگر چنین کنند، دیگر صرف مبالغ هنگفت برای انباشتن اسلحه لزومی نخواهد داشت، آزادی و صلح و آشتی مستقر خواهد شد و ملک و ملت آسایش خواهد یافت.

آرزوی اهل بهاء به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء آن است که "... ایران سبب حیات جاودان جهان گردد و علم صلح عمومی و امان و روحانیت محضه در قطب امکان برافرازد..." این بینش روحانی است که به شما نیرو می‌بخشد تا به رغم همهٔ مشقات و تضییقاتی که پیوسته بر شما وارد می‌شود، همچنان مشتاق خدمت به این آب و خاک بمانید. پس کماکان به حکمت‌های بالغه و وعود حتمیهٔ الهیه ناظر باشید، با اطمینان کامل به آینده بنگرید و همچون گذشته زندگی خود را وقف خدمت به نوع انسان نمایید؛ به انجام وظایف روحانی فردی خود قائم باشید، گفتمان‌های هدف‌مند خود را در فضاهاى موجود، با جدیت دنبال کنید و در فعالیتهای اجتماعی و امور عام‌المنفعه تا حد امکان مشارکت نمایید. در راهی که برای زندگی خود انتخاب کرده‌اید با شادی و سرور گام بردارید و مطمئن باشید که در تحمل شداید و بلاها، شریک مولای توانای خود هستید. به یاد فرد فرد شما عزیزان در اعتاب مقدسهٔ علیا دست به دعا برمی‌داریم و این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء را به یاد می‌آوریم که می‌فرمایند:

... یاران ایران از جان و روان عزیزترند زیرا در سبیل الهی امتحانات شدید دیده‌اند، صدمات عظیمه تحمل کرده‌اند، خانه و کاشانه به تالان و تاراج داده‌اند، هدف تیر ملامت گشته‌اند و آماج سنگ شماتت شده‌اند، جان و روان فدا نموده‌اند و از بوتهٔ افتتان و آزمایش مانند ذهب خالص با روی شکفته بیرون آمده‌اند. لهذا در نزد عبدالبهاء از جان عزیزترند و در نزد ملاء اعلیٰ معزز و

محترم. لهذا به هریک که رسی آن جان پاک را در آغوش گیر و از طرف من ببوی و ببوس. اگر چنین نمایی مذاق این مشتاق حلاوت بی‌متها یابد و سبب سرور کلی گردد ...

امضاء: بیت‌العدل اعظم

پیام بیت‌العدل اعظم

۱۳ شهرالّونور ۱۶۸، ۲۷ خرداد ۱۳۹۰

احبای عزیز الهی در مهد امرالله ملاحظه فرمایند

ای حبیبان باوفا،

خبر یورش مأمورین امتیّتی به منازل بعضی از همکاران مؤسسه علمی آزاد و دستگیری جمعی از آن خادمان فداکار موجب نهایت تأثر گردید، اما گزارشات واصله از عزم راسخ شما عزیزان در استمرار کسب علم و دانش موجب سرور و مباهات این جمع است.

یکی از پیامدهای انقلاب ۱۳۵۷ اخراج اساتید بهائی از دانشگاه‌ها و محرومیت جوانان بهائی از تحصیل در مؤسسات آموزش عالی بود. هرچند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مدّعی تساوی حقوق همگان می‌باشد و در قوانین مدنی کشور نیز مجوزی برای تحمیل این محرومیت وجود ندارد و اعلامیه جهانی حقوق بشر که ایران نیز از امضاءکنندگان آن است، صریحاً دسترسی به آموزش عالی را حقّ مسلم هر انسان می‌شمرد، ولی صاحبان قدرت تحت تأثیر تعصبات جاهلانّه مذهبی و برخلاف قوانین ملی و موازین بین‌المللی، این تبعیض را خطّ مشی رسمی دولت قرار داده و با تمام قوا به اجرای آن پرداخته‌اند.

با قید ستون مذهب در تقاضانامه امتحانات سراسری، جوانان بهائی نتوانستند به دانشگاه‌های ایران وارد شوند، زیرا تنها راه موجود، توسّل به دروغ و کتمان عقیده بود. از آنجایی که دادخواهی اساتید و دانشجویان بهائی در دستگاه

قضایای مملکت به جایی نرسید، جامعه بهائی بر آن شد که امکاناتی فراهم سازد تا اساتید اخراج شده به آموزش جوانان محروم از تحصیل بپردازند. بسیاری از دیگر افراد جامعه نیز به طرق مختلف از این اقدام خیرخواهانه حمایت نمودند. بدین ترتیب این ابتکار آموزشی و این حرکت خودجوش بر اساس فداکاری علاقه‌مندان به کسب علم و دانش، بدون تحمیل هیچ گونه مشکل و هزینه‌ای به دولت، در شرایطی دشوار آغاز گردید و به تدریج توسعه یافت و در اواخر دهه ۱۳۶۰ نام مؤسسه علمی آزاد را به خود گرفت. به مرور اساتید عالی‌قدر دیگری چه در داخل و چه در خارج که برخی حتی عضو جامعه بهائی هم نبودند، با این مؤسسه به همکاری پرداختند.

ممانعت جوانان بهائی از ورود به دانشگاه‌های مملکت ادامه یافت تا این‌که به دنبال اعتراضات شدید و مکرر از اکناف جهان، در سال ۱۳۸۴ نماینده دولت ایران مزورانه به جامعه بین‌المللی چنین توضیح داد که ذکر دین در اوراق امتحانات ورودی دانشگاه‌ها، به عقاید مذهبی دانشجو ارتباطی ندارد، بلکه به رشته مطالعات مذهبی وی اشاره می‌کند. جوانان بهائی با شک و تردید فراوان نسبت به صحت این توضیح، ولی به خاطر ابراز حسن نیت آن را پذیرفتند و با وجود مشکلات جدیدی که برایشان فراهم شده بود، از سال ۱۳۸۵ به بعد، عده‌ای از آنان توفیق ورود به دانشگاه را یافتند. اما به زودی روشن شد که اظهارات نماینده دولت به جامعه بین‌المللی کذب محض بوده است، زیرا در سال ۱۳۸۵ مدیر کل حراست مرکزی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در نامه‌ای محرمانه به مقامات هشتاد و یک دانشگاه کشور دستورالعملی ابلاغ نمود مبنی بر این‌که دانشجویان بهائی باید به محض شناسایی اخراج گردند.

خط مشی رسمی دولت ایران برای کاهش توانایی جامعه بهائی و سعی در تبدیل آن به جامعه‌ای ناپایدار در سند محرمانه‌ای مندرج است که در سال ۱۳۶۹ از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی کشور به امضای حجت‌الاسلام سید محمد رضا هاشمی گلپایگانی، دبیر وقت شورا صادر گردیده و به تصویب

رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای رسیده است. در این سند از مراجع دولتی خواسته شده که "راه ترقی و توسعه" بهائیان مسدود شود و دستور صریح داده شده است که "در دانشگاه‌ها چه در ورود و چه در حین تحصیل، چنانچه احراز شد بهائی‌اند، از دانشگاه محروم شوند." در نتیجه در طی سی سال گذشته، چه از طریق قید ستون مذهب در تقاضانامه‌ها، چه به بهانه "نقص پرونده" از طرف سازمان سنجش آموزش کشور و چه با اخراج به محض شناسایی به نام بهائی، در زمان ثبت نام، در حین تحصیل و حتی در هفته‌های پایانی تحصیلات، جوانان بهائی از تحصیل در دانشگاه‌های ایران و اخذ مدرک تحصیلی محروم بوده‌اند.

حمله اخیر به منازل همکاران مؤسسه علمی آزاد چهارمین کوششی است که برای سرکوبی این فعالیت سازنده و خودکفای جامعه بهائی به عمل آمده است. اولیای امور در عین حال که با حیل مختلف و با جدیت تمام از ورود جوانان بهائی به دانشگاه ممانعت می‌نمایند، به هر نیرنگی نیز متوسل می‌شوند تا این خط مشی ننگین خود را از ملت ایران و از جامعه بین‌المللی و از مدافعان حقوق بشر پنهان نگاه دارند. زمانی با دروغ و ریا در مقام انکار آن برمی‌آیند و در مواقعی با تهمت‌هایی که دیرزمانی است در دادگاه وجدان مردم از حیز اعتبار ساقط شده، سعی در توجیه اعمال خود دارند. حال نیز در کمال وقاحت و با تلاشی مذبوحانه، به امید جلب پشتیبانی مردم و جامعه بین‌المللی از غیرقانونی بودن فعالیت‌هایی دم می‌زنند که جامعه بهائی برای آموزش جوانان خود مجبور به انجام آن شده است. از ابتدای شروع این ابتکار آموزشی، بر همگان روشن بود که صدور هر نوع مدرک رسمی از طرف این مؤسسه غیرممکن خواهد بود، ولی درس‌های ارائه شده از بالاترین معیارها برخوردار بوده و سعی شده است که فارغ‌التحصیلان شرایط لازم برای دریافت مدارک تحصیلی عالی برحسب موازین دانشگاه‌های معتبر جهان را دارا باشند. با توجه به استعداد و اشتیاق دانشجویان به کسب علم و دانش، شماری از دانشگاه‌های معتبر در اروپا، استرالیا، امریکا،

کانادا و هندوستان، به قابلیت و عمق موفقیت‌های علمی فارغ‌التحصیلان این مؤسسه پی برده و آنان را حتی بدون مدرک رسمی لیسانس برای ادامه تحصیلات در سطح فوق لیسانس و دکترا پذیرفته‌اند. اکثر این دانشجویان پس از دریافت مدارک عالی، با نهایت فداکاری به ایران بازگشته و به نوبه خود به تدریس در مؤسسه مشغول شده‌اند. در تحت چنین شرایطی و با توجه به عدم صدور مدرک رسمی از طرف مؤسسه، غیرقانونی شمردن مجهودات جامعه بهائاتی در جهت آموختن علم و دانش به جوانان خود اظهاری پوچ و بی‌اساس است. این ادعای باطل به مثابه آن است که جمعی از شهروندان از دسترسی به ارزاق موجود ممنوع شوند و هر گاه آن محرومان برای سدّ جوع با تحمّل مشقت فراوان به کشت و زرع در حیاط خانه خویش پردازند، آن را عملی غیرقانونی دانسته به تخریب محصول‌شان اقدام نمایند. تداوم در این اقدامات انسان ستیز نشانه سماجت غیرمعقول مسئولین امور در جلوگیری از پیشرفت اجتماعی بهائیان ایران به خاطر معتقدات دینی آنان می‌باشد.

برای هر ایرانی اصیل و شریف جای بسی تأسف و تألم است که در کشور دانش‌پروری که مرامش "ز گهواره تا گور دانش بجوی" بوده است و در نظامی که خود را معرف و محافظ تعالیم پیامبر اسلام (ص) می‌داند که می‌فرماید "اطلبوا العلم ولو بالصدین"، عده‌ای که نه به افتخارات شکوهمند فرهنگی این سرزمین پای‌بند بوده و نه از ارزش‌های اسلامی بهره گرفته‌اند، صرفاً تحت تأثیر تعصبات قشری مذهبی، به خود اجازه می‌دهند که برخلاف همه موازین انسانی و حتی بدون توجه به قوانین مصوبه کشور خود، جمعی از جوانان هم‌وطن خویش را از تحصیلات عالی محروم نمایند. اکنون با گذشت سی سال، ابعاد این نقض فاحش حقوق بشر در ایران آن‌چنان گسترش یافته که طیف وسیع محرومیت‌های دانشگاهی هزاران دانشجو و استاد دگراندیش را در بر گرفته و کار به جایی رسیده است که صحبت از ایجاد محدودیت‌های جدیدی در تحصیلات عالی برای نیمی از جمعیت کشور یعنی زنان باکفایت آن مرز و بوم می‌نمایند.

قبول تعالیم حضرت بهاء الله مستلزم جهد در راه بلوغ روحانی فردی و مشارکت در فعالیت های اجتماعی به منظور کمک به بنای جامعه ای شکوفا و خدمت در جهت رفاه عمومی می باشد. علم و دین دو نظام دانایی مستقل اما مکمل یکدیگر و محرک پیشرفت تمدن می باشند. به فرموده حضرت عبدالبهاء "ترقی عالم انسانی به دانائیت و تدنی عالم بشری به نادانی. نوع بشر چون دانایی افزایش رحمانی گردد و چون دانش آموزد ربّانی شود." کوشش در راه کسب علم و دانش و تحصیل فنون مفیده از معتقدان اهل بهاء محسوب می گردد. بنابراین راه حلّ دراز مدتی که شما عزیزان برای مقابله با مشکلات تحمیلی در راه تحصیلات عالی انتخاب کرده اید، همکاری مثبت با دیگر علاقه مندان صلح و آشتی جهت ایجاد جامعه ای پیشرفته و قانون مند براساس ترویج علم و دانش و عدالت اجتماعی می باشد. شما اهل وفا و عاشقان جمال کبریا که همواره در طوفان بلایا و تندباد رزایا، هم چون کوه استوار و پایدار مانده اید، با ایمان به بیانات مبارکه، هر نعمت و هر مشکلی را فرصتی جدید برای خدمت می انگارید. از این رو مصمم هستید تا با پویایی و تمسک به حبل صبر و بردباری به فعالیت های آموزشی مؤسسه ادامه دهید و بپذیرید که حملات اخیر طبیعتاً مشکلاتی موقت به دنبال داشته اند اما موجب تعویق و در عین حال تعدیل در بعضی از امور خواهد گشت. به اهمیت اتحاد و اتفاق جامعه که بخصوص در این دوران پُر افتتان حافظ و حامی شما است به خوبی واقفید و در هر حال به تأییدات لاریبیه حضرت پروردگار امیدوار می باشید. ملت هوشیار ایران و دیگر خیرخواهان جهان با شما هستند. این مشتاقان نیز با مراقبت کامل امور را دنبال می کنند. مطمئن باشید که تجربیات ارزنده شما در راه ارائه تحصیلات عالی به دانشجویان محروم از تحصیل، کمکی مؤثر به توسعه علم و دانش در بین جوانان برومند آن ملت دانش پرور خواهد بود و ستم دیدگان بی شمار جهان از شیوه سازنده و صلح آمیز شما برای مقابله با ظلم و ستم، سرمشق خواهند گرفت. در اعتاب مقدسه علیا به یاد شما عزیزان دست به دعا برمی داریم و با کمال تضرع و ابتهال از درگاه حضرت ذوالجلال رجا می نمایم که ابواب آزادی و رخا بر وجه آن سالکین طریق وفا مفتوح گردد.

اشارات رمزی در لوح ملاح القدس

جناب دکتر داریوش معانی

۱ - تاریخ نزول و اهمیت لوح مبارک

لوح مبارک ملاح القدس در روز چهارشنبه ۵ نوروز مطابق ۲۵ مارس ۱۸۶۳ میلادی برابر ۵ شوال ۱۲۷۹ هجری قمری در مزرعه وشاش در چند کیلومتری خارج بغداد نازل شده است. در همان ایام حضرت بهاءالله امر فرمودند که این لوح مبارک برای احباب که جشن نوروزی را برقرار نموده‌اند تلاوت شود. یاران از شنیدن آن لوح مبارک که حاوی اشارات به امور آتیه و ظهور مشکلات و امتحانات شدید بود، محزون و متأثر شدند. فردای آن روز که آماده بازگشت به بغداد بودند، مأمور حکومتی به حضور مبارک رسید و نامه والی بغداد را که رجای ملاقات جمال مبارک را نموده بود، تقدیم داشت.

این پیغام و وقایع بعد از آن که منجر به حرکت حضرت بهاءالله و همراهان از بغداد به اسلامبول شد و زحمات و بلیات بسیاری همراه داشت و هم‌چنین اتفاقات آتیه امر حضرت رحمان بخصوص بی‌وفائی و ظلم اهل نقض و عصیان، همگی در لوح مبارک ملاح القدس پیش‌بینی و با اشارات رمزی و اصطلاحات پوشیده و عرفانی بیان شده است.

شاهد این نکته آن است که حضرت عبداله‌بهاء و بعد از ایشان حضرت ولی امرالله به تکرار یاران را تشویق به تلاوت این لوح مبارک نموده و همیشه تأکید فرموده‌اند که وقایع آتیه در این لوح پیش‌بینی شده است. از جمله حضرت عبداله‌بهاء در لوحی می‌فرمایند: "حصن حصین را سپاه رشید باشید و قصر مشید را لشگر شجاع. بسیار مواظب باشید و شب و روز مراقب گردید تا معتسفی صدمه‌ای نزند."

”لوح ملاح القدس را بخوانید تا به حقیقت پی برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش به تمامه خبر داده‌اند ...“

لوح ملاح القدس

۲ - اسرار عرفانی در آثار مبارکه

یاران عزیز الهی به خوبی می‌دانند که در بسیاری از آیات و بیانات مبارکه رمزها و نکاتی پوشیده و پنهان است که فقط بعد از تفکر و تعمق بسیار و مراجعه به سایر الواح و آثار آن معانی ظاهر و آشکار می‌گردد.

حضرت بهاءالله در بیانات بسیاری اهل ایمان را نه تنها تشویق بلکه به یاران تأکید نموده‌اند که در دریای کلمات الهی غوطه‌ور شده و گوهرهای حکمت و معانی را از قعر آن به ساحل معرفت آرند. از جمله در ایقان شریف می‌فرمایند:

”مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ به معارج اسرار آن بوده و الا تلاوت بی‌معرفت را البته فائده کلی نباشد.“
در این نوشته سعی می‌شود که تا حد استطاعت و امکان رموز عرفانی و اشارات به وقوعات آتیه که همگی در پس پرده کلمات و عبارات و اصطلاحات عرفانی پنهان است شرح و بیان شود.

البته دانشمندان امر در گذشته و حال هر از چندی در بیان اسرار این لوح مبارک مطالبی فرموده و یا نگاشته‌اند که از همه آنها در این رساله با ذکر نام یاد شده است.

با اینهمه می‌توان گفت که چون با گذشت زمان بسیاری وقایع تاریخی در امر الهی روشن و عیان می‌گردد گذشتگان نمی‌توانسته‌اند وقوع آن حوادث را به آسانی در این لوح مبارک بیان نمایند.

نویسنده را گمان آن است که همه وقایع مهم تاریخی به خصوص آنچه

مربوط به سرنوشت امر الهی و اعضاء عائله مبارکه است تا صعود حضرت شوقی ربانی و مقام فرید و وحید ایشان در این لوح مبارک پیش بینی شده است.

۳ - شرح رموز و اسرار در لوح ملاح القدس

یاران الهی می دانند که دو لوح ملاح القدس یکی به عربی و دیگری به فارسی نازل شده است. لوح فارسی حدود دو سوّم لوح عربی می باشد. اگرچه هر دو لوح مبارک با مسئله حرکت کشتی امر الهی بر دریای مشیت ربانی شروع می شود، ولی مسائل و مطالب آن با یکدیگر متفاوت است. در لوح عربی بعد از هر آیه، که خود آن آیه گویای مطلب یا واقعه یا دوره خاصی است، ذکر "فسبحان ربی الابهی" و در اواخر لوح بعضی اذکار دیگر نازل شده است. کلمه سبحان الله از یک طرف به معنای پاک و مقدس بودن خداوند است و از طرف دیگر در حالت شگفتی و اعجاب از مطلبی یا واقعه ای گفته می شود.

مجموعه این اذکار در لوح عربی مطابق عدد ۵۳ می باشد که علاوه بر آن در چند آیه در اواخر لوح، دو ذکر دیگر نیز نازل شده است.

مطالب لوح عربی همان طور که اشاره شد، به صورت رمزی در بیان احوال هیاکل مقدسه امر بابی و بهائی و وقایع ایام نقض و عصیان می باشد، در حالی که در لوح فارسی، ابتدا اشاراتی به دوره خفی اظهار امر جمال مبارک شده و سپس نصایح و وصایای الهی را در تزکیه نفس و خلوص نیت و تنزیه و تقدیس شامل است. در این نوشته، ضمن تشریح اکثری از اصطلاحات و تعبیرات لوح عربی، یکی دو نکته از آیات لوح فارسی نیز تشریح خواهد شد.

در آغاز لوح عربی می فرمایند: هوالعزیزالمحبوب "ان یا ملاح القدس فاحضر سفینه البقاء فی ملاء الاعلی فسبحان ربی الابهی" مضمون آنکه ای "ملاح القدس" یعنی ای کشتی بان عالم قدسی - کشتی "بقاء" را در "ملاء اعلی" آماده نما. پس پاک و مقدسی تو ای ربّ ابهای من.

ادامه دارد

حضرت باب

(حضرت اعلیٰ، نقطه اولیٰ، ذکرالله الاعظم، ربّ اعلیٰ و ...)

دکتر طلعت بصاری (قبله)

دیانت بهائی بر گرد رسالت الهی دو شخصیت بارز اصلی دور می‌زند. اولین ایشان جوانی به نام سید علیمحمد باب از مردم شیراز است که در سن بیست و پنج سالگی در ۲۲ می ۱۸۴۴ برابر با پنجم جمادی‌الاول سال ۱۲۶۰ هجری قمری با اظهار امری جدید، با کتاب و احکامی جدید و بشارت به ظهور بعدی و آمدن پیامبری که موعود جمیع ادیان و کتب و صحف است ظاهر شد. او فرزند جناب سید محمد رضا در اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق بیستم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در شیراز چشم به جهان گشود. خانواده او از طرف پدر و مادر، هردو از تاجران خوشنام و مشهور شیراز بودند. کودک بود که پدر را از دست داد و سرپرستی وی به عهده دایی بزرگش قرار گرفت. شش ساله بود که دایی، او را به مکتب سپرد. شیخ عابد معلّم مکتب می‌گفت که اخلاق و رفتار او هیچ مشابهتی با دیگر کودکان ندارد، و از ده سالگی به حجره دایی خود رفت و در امر تجارت با او همراهی کرد. پانزده ساله بود که به بوشهر رفت و به تنهایی به تجارت پرداخت. پس از پنج سال اقامت در بوشهر، در سال ۱۲۸۷ هجری قمری برای زیارت اعتبار مقدسه عازم عراق شد. پس از مراجعت از کربلا، در ربیع الاول سال ۱۲۵۸، با خدیجه سلطان خانم، دختر عموی مادر خود ازدواج کرد.

پس از اظهار امر، اولین کسی که به وی ایمان آورد ملاحسین بشرویه‌یی بود که بنا به وصیت سید کاظم رشتی در پی یافتن موعود منتظر، به شیراز آمده بود. ملاحسین پس از ایمان به لقب باب‌الباب ملقب گردید و ۱۸ تن از مؤمنان اولیه او به حروف حی ملقب گردیدند که هفدهمین نفر، طاهره قره‌العین بود که بدون دیدار حضرت باب، ایمان آورده بود.

اظهار امر علنی حضرت باب در ۲۶ شعبان سال ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق با دهم سپتامبر ۱۸۴۴ میلادی، هنگام زیارت مکه معظمه و حج اکبر اتفاق افتاد.

دشمنی علماء و مجتهدان نسبت به او و پیروانش حساب ندارد، ولی در عوض مردم دسته دسته ایمان می‌آوردند و هر اندازه بر تعداد مؤمنان افزوده می‌شد، بر فشار و آزار و اذیت نسبت به آنان از طرف علماء و دولت بیشتر می‌گشت، بطوری که هزاران نفر از پیروان او به طُرق گوناگون به فتوای ملایان و دستور امیرکبیر از دم تیغ گذشتند، به نحوی که شهادت ایشان رقت فراوان و نیز تحسین بی حدّ تنی چند از نویسندگان غربی، سیاستمداران، جهانگردان، ادبا و دانشمندان و برخی که خود ناظر چنین صحنه‌های نفرت‌انگیز بودند را برانگیخت و مشاهدات خود را در کتاب‌ها و یادداشت‌های روزانه خویش ثبت کردند.

حضرت باب نیز گرفتار حبس و زجر و سرگونی شد. سرانجام پس از زندانی شدن در ماکو چهریق و بازگرداندن او از چهریق و اقامتش در ارگ علیشاه تبریز، به فتوای مجتهدان و فرمان امیرکبیر در همان محل ارگ تیرباران شد.

آنچه بسیار جالب می‌نماید پیوستن یکی از پیروان به نام میرزا محمدعلی زنوزی ملقب به انیس که خود ملا و از خانواده علماء بود می‌باشد که آنی از مولای خود جدا نمی‌شد، تا همراه وی به رگبار بسته شد و وجودش با وجود محبوبش درهم آمیخت که موجب حیرت همگان گردید.

حضرت باب که از تمامی حقوق و امتیازات رسالتی مستقل برخوردار

ادامه در صفحه ۱۹

این دنیا تنها یک آزمایشگاه است

جناب آقای دکتر هوشیدر مطلق

این دنیا تنها یک آزمایشگاه است که در آن تصویر درونی انسان از زوایای پنهان روح و روان به عرصه عیان می آید. کار ما در این دنیا، طرح این تصویر است. این نقش ماست، چه بخواهیم، چه نخواهیم. اگر این تصویر نیک و زیباست، جای ما جای جشن و شادی هاست که نام آن را بهشت گذاشته اند. اگر این تصویر زشت و نارواست، جای ما کلبه غم هاست که نام آن را دوزخ نهاده اند. این سرنوشت ماست، چه بخواهیم، چه نخواهیم. راه فرار از این قانون و قرار برای احدی ممکن نیست. جز تسلیم و تعظیم به طراح روزگار، چاره ای نداریم. نقاش آفرینش چنین خواسته و چنین طرح نموده.

لیس لاحد مهرب الا اله العلیم الحکیم^۱ حضرت بهاء الله

راه فرار برای احدی ممکن نیست، مگر به سوی خداوند علیم و حکیم. هنگام سفر از این سرا به سرای دیگر، بر آخرین انگشتر ما چنین می نویسند: ما از آن خدائیم و به سویش باز می گردیم.

انسان خردمند نقشه مهندس کیهان را می پذیرد و هر روز و هر آنی از این زندگانی فانی و زودگذر را وقف خانه آسمانی و جای جشن و شادمانی می کند. انسان نادان و غافل مفتون جلوه و جلای این جهان می شود و عمر عزیزش را صرف خانه ای می کند که سرانجام باد و بوران و طوفان های این جهان، آن را درهم می کوبند و بر صفحه روزگار اثری از آن نمی گذارند. شایسته است گفتار و اخطار خالق خود را که به زبان فرستاده اش، حضرت بهاء الله بیان داشته، به گوش جان بشنویم و عبرت گیریم:

سبحان الله، باز هم سبحان الله! انسان از برای تکسب در دنیا به

چندین اسباب خود را محتاج مشاهده می‌نماید و جمیع هم‌مش به تحصیل آن متوجه و حال آنکه به تغییر و فنایش موقن است و حال از برای عالمی که به دوام ملک و ملکوت باید در آن ساکن شود تدارکی ننموده.^۲

قل یا قوم تالله یفنی ما عندکم و یمحو القضاء آثارکم ان ادخلوا ملکوت البقا کذلک یعظکم ربکم العلیّ الاعلیّ الابهی.^۳

مضمون بیان:

بگو ای مردمان به خدا سوگند آنچه نزد شماست به فنا گراید و قضا اثری از شما نگذارد. پس به ملکوت بقا درآئید. این چنین پروردگار بزرگ و پُر جلال، شما را اندرز می‌دهد.

ایاک ان تحزنک الدنیا و ما یحدث فیها لعمری أنّها ستفنی و تبقی العزّه والافتدار لرّبک مالک الاسماء والصفّات. ان اجعل رضوانک ذکری و جنانک حبّی و سراجک اسمی.^۴

مضمون گفتار:

مبادا حوادث روزگار غمناکت کند. به خدا سوگند دنیا به فنا انجامد، و تنها عزّت و اقتدار که در دست پروردگار است پایدار ماند ... یادم را و عشقم را بهشت خود نما و نامم را چراغ خود کن.

ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی نیاز را بگوش جان بشنوید، تا شما را از بند گرفتاری‌ها و تیرگی تاریکی‌ها آزاد فرماید و به روشنائی پاینده رساند.^۵

بی‌نیاز به آواز بلند می‌فرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشید. راز نهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری، از جهان و آنچه دروست بگذری و به کوی یزدان شتابی.^۶

- ۱ - تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۳۰۲.
- ۲ - آثار قلم اعلی، جلد ۷، صفحه ۳۶۵ - ۳۶۴.
- ۳ - آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۳۱.
- ۴ - آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۵.
- ۵ - دریای دانش، صفحه ۵۸.
- ۶ - دریای دانش، صفحه ۶۱.

نقل از صفحه ۱۶

بود، دارای آثار و تفسیرهای بسیاری است که مهم‌ترین آن کتاب بیان فارسی و عربی می‌باشد.

نهم جولای، ۲۸ شعبان، روز شهادت حضرت اعلی، از روزهای محرّمه و برای بهائیان جهان تعطیل عمومی است.

ارسالی جناب موهبت سبحانی

در روضهٔ قلب جز گل عشق مکار

خانم ژیلا نیاکان صفی (نصیرپور)

بر حریم دل مَلکی سبزنگار، سُرخ عذار، روح نواز وارد گشت و ندا در داد: که دِلا تو را چه می‌شود؟ تو را چه می‌شود که چنین پریشان صفت و رُود وشی؟ دل این لانهٔ اندوه، این خانهٔ غمبار گناه ندا داد که ز سنگین بار غفلت، ز اندوه زمانه.

نه به افسون، نه به سحر که به حق تبسمی لاله‌گون بر دل بگرد که: دِلا خوش باش که تو را مژدهٔ وصل بها خواهم داد چه که ”تا به جمال معشوق فائز نشوی از جان نخروشی.“

دل بنالید که بها و دل من!! بها را نَسِرَد این دل غمبار، این لانهٔ اندوه!! ندا داد که: جمیع آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را...“

با سطوتی ملکوتی، با چشمی جبروتی باز دل را ندا داد که: ”گر عشق بها خواهی باید از خود برانی چند و برهی چُون. دل بگفتا: خاک را می‌گوئی. خاک را چه کنم؟ فرمود: ”گر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر ارادهٔ جمالم داری چشم از عالمیان بردار.“

دل بنالید: که ای عشوه‌گر دهر، ای مَلک روح نواز، بیمارم، مهجورم، دردمندم. ندا آمد که: ”طیب جمیع علت‌های تو ذکر من است، فراموشش منما.“
فغان آورد دل که: دورتر از آنم که تو را ذکر کنم.
طنین آوازش را در ملکوت وجود افکند که: ”من به تو مأنوسم و تو از من

مأیوس، سیف عصیان شجرهٔ امید تو را بریده و من در جمیع احوال به تو نزدیکم.

چون ابر بهاری دل ببارید: پس تو کجائی؟ اگر تو نزدیکی به من، پس تو کجائی؟؟ بگفتا: تو مراداری و زان بی خبری "شمع دلت برافروخته دست قدرت من است، آن را به بادهای مخالف نفس و هوی خاموش مکن."

فغان آورد دل که با نفس و هوی چه کنم که چنین با قدرت بر من می تازد. با نوائی آسمانی فرمود: "از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبسِ نفس خود را آزاد کن، دل به بها بسیار، غیر من ز دلت بر روب."

دل به ندا آمد، که حالا چه کنم؟ با این دل عاشق چه کنم؟ فرمود: "کدام عاشق که جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی مطلوب راحت جوید."
نالید دل: دل عاشق را به کدام طالب بدهم که او را نگاهبانی شایسته باشد؟
ملکِ سبزنگار، سرخ عذار، روح نواز ندا در داد که: "در قعر وجود، آنجا که کاشانهٔ عشق است، گوهری بنهاده نامش قلب، خود را به آن مأمّن بسیار."

با خوف و اندیشهٔ ای وای بنالید دل که: خود باین مأمّن بسپارم؟
دل بگفت و خود را در دامان قلبش افکند. حال این دل، ساغر معانی از ید غلام معانی چشیده، لیک باز بنالید دل: که ای ملک روح نواز حالا چه کنم؟ با این دل عاشق چه کنم؟

نگهی کرد ملک از سر مهر و غضب، عفو و عدل و ندائی که کون و مکان بلرزد و ملائک سجدهٔ شکر برآورده و حوریان بهشتی با تن پوشی از حریر لاجوردین عشق، با دف و نی ملائک به ندا آمدند که:
ای دل، ای دل:

"در روضهٔ قلب جز گل عشق مکار."

نگاهی به گذشته

جناب دکتر م. مشرف زاده

از نجم باختر - ۲۸ اپریل ۱۹۱۳

تبلیغ - تبلیغ - تبلیغ

قسمتی از بیانات حضرت عبدالبهاء به آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی در پاریس:
 "من یکی از بندگان جمال مبارک هستم، مانند جمیع بندگان دیگر او. ولیکن فرقی که در میان من و دیگران هست اینست که دیگران خیالات خودشان را متابعت می نمایند ولیکن من آنچه را جمال مبارک فرموده است اطاعت می نمایم. ملاحظه نما که من با این حالت ضعف و نقاقت، جمیع امور را گذاشته و به تبلیغ قیام نموده ام. شب گذشته در منزل اسپرانتوها در سر میز، من حالت نشستن نداشتم تا چه رسد به غذا خوردن، و با آن حالت برخاستم و با نفوس صحبت نمودم."

× × ×

معنی حقیقی فداکار و قربانی

ترجمه بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء خطاب به سائل اکتوبر ۲۲، ۱۹۱۲ در اوکلند کالیفرنیا (نجم باختر انگلیسی ۱۶ اکتوبر ۱۹۱۳ - شماره ۱۲)
 "حق شما را مدد فرماید. یکی از ائمه بزرگ شرق موسوم به علی (حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب) فرموده است، هرکسی که بدنبال چیزی

می‌گردد و پشتکار و جدیت نشان دهد، آن را خواهد یافت (من طَلَبْتُ شَيْئاً وَ جَدَّ وَجَدْتُ). جستجو کنید و خواهید یافت (عاقبت جوینده یابنده بود). هرکس درب را بکوبد و جدیت کند، بطور حتم درب بروی او باز خواهد شد.

حال مادام که شما در جستجوی حقیقت، علاقمند و مصرّ باشید و دوستدار حقیقت باشید، آن را خواهید یافت. وقتی که کسی زندگی خود را وقف یک موضوع کند و حقیقتاً و کاملاً مصرّ در طلب موضوع باشد، به آن خواهد رسید. فقط گفتن کافی نیست، عمل لازم است. همانطوری که شاخه خشک درخت در آتش به تمامها می‌سوزد و همانطوری که روغن چراغ خودش را برای روشنی به تمامه فدا می‌کند، این را فداکاری و قربانی گویند و این حدّ اعلای آن است (از دست دادن همه چیز).

در شرق مردم بیکدیگر می‌گویند "قربان شما بروم" و اگر کسی روزی صد نامه به دیگران بنویسد، آن را صد مرتبه تکرار می‌کند و در عین حال او کوچک‌ترین فداکاری نسبت به یکدیگر نشان نمی‌دهد. این برحسب عادت است. هر که به دیگری نامه‌ای می‌نویسد، می‌گوید، جانم فدای شما، در حالی که ممکن است معنی آن را نیز نمی‌داند. (تعارف)

فداکاری واقعی بر پایه و اساس بزرگی استوار است. در مطالعه انجیل (عهد قدیم و عهد جدید) می‌بینید که کلمه فداکاری و قربانی زیاد استعمال شده. چنین مذکور شده که بنی اسرائیل گوسفند را قربانی می‌نمودند تا گناهانشان بخشوده شود. در زمان حضرت آدم، قایل خوسه‌های گندم را قربانی می‌کرد و هابیل گوسفندان را. این یک تشابه و مثال است (Symbol) و این مسئله تا زمان حضرت مسیح ادامه داشت. عمل قربانی بر پایه این تصور بود که همانطوری که گوسفند جان خود را فدا می‌کند، جنبه حیوانی انسان نیز باید قربانی شود و تبدیل به انسانی بر پایه خصائص الهی گردد. تمام انبیاء بنی اسرائیل نیز قربانی می‌کردند. وقتی حضرت عیسی ظهور فرمودند، اظهار داشتند: (من خودم را برای نجات همه فدا می‌کنم) مقصود آن حضرت چه بود؟ مقصود مبارک آن بود که

روش مردم را تغییر دهند و بدان وسیله آنها را الهی و روحانی و متوجه به حق نمایند. این یکی از معانی قربانی است.

× × ×

سه نوع شکنجه

ترجمه بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در حین سفر به آمریکا (نجم باختر انگلیسی، پنجم جون ۱۹۱۳ - شماره ۵)

”تمام آنان که ثابت و مستقیم در آمرند، ممکن است مواجه با شدائد و سوءتفاهم بشوند. همیشه اینچنین بوده و خواهد بود. نگذارید دیگران، چه دشمن و چه دوست، آرامش شما را بهم زده، از مسرت شما کاسته و مانع اقدامات شما گردند. فقط توجّهتان به حقّ باشد تا ملاحظه کنید که شدائد و آلام باعث ازدیاد قدرت شما در خدمت گردیده است. آنوقت است که نتایج سوء عمل دشمنان به خودشان راجع می شود. آنها رنج خواهند برد، نه شما. تضییقات به منزله هبوب و نسیمی است که آتش عشق به حق را فروزان تر می کند (مثل بادبزن). به تضییقات و تلخ کامی ها خوش آمد بگوئید. یکنفر سرباز که با مهمّات مجهّز است تا وقتی که مواجه با دشمن نشود، از آن استفاده نمی کند. هیچ چیز نباید شما را مغلوب کند، خدا پشتیبان شما است. بر عهد و میثاق ثابت باشید. برای ایستادگی و قدرت خود در مقابل شدائد دعا کنید و بدانید که در هر شرایطی بشما اعطاء خواهد شد. هنگامی که عبدالبهاء را به عکّا فرستادند، او سه نوع شکنجه را تحمل نمود. دو قسم آن را به آسانی تحمل نمود. به محض ورود به عکّا آنان پای او را با زنجیر بستند و حلقه های زنجیر به دور زانو ها و میچ پاها انداخته شد. موقعی که مستحفظین این کار را می کردند، عبدالبهاء شروع به خندیدن و سرود خواندن نمود. آنان با تعجب پرسیدند چرا شما می خندید و سرود می خوانید؟ و حال آنکه وقتی دیگران را باین قسم به زنجیر می اندازیم، گریه و ناله و التماس می کنند. عبدالبهاء جواب داد:

”من خوشحالم، زیرا شما به من محبت بزرگی می‌کنید. شما مرا بی‌نهایت مسرور می‌کنید. مدت‌ها بود که می‌خواستم بدانم به مسجونینی که در غُل و زنجیرند چه می‌گذرد و می‌خواستم همان تجربه را ببندوزم. من تابحال شنیده بودم، حالا شما باعث شدید که بدانم. شماست که این فرصت را بمن دادید، علیهذا من خوشحالم و سرود می‌خوانم و از شماها خیلی ممنونم. پس از مدتی این مستحفظین نسبت به من مثل دوست و برادر شدند و با محبتشان تحمل غُل و زنجیر را برایم آسان نمودند و گفتند وقتی که می‌خواهید به کوچه بروید (برای حمام) برای آنکه مردم با تعجب بشما خیره نشوند، ما لباستان را طوری گشاد انتخاب می‌کنیم که زنجیرها پیدا نباشند. آنها سپس زنجیرها را از پاهای من درآورده و به کمر بستند و لباس را نیز طوری پوشانیدند که زنجیرها معلوم نباشد.

یکروز موقع رفتن به حمام، مستحفظین گفتند: شما نمی‌توانید به حمام بروید مگر اینکه این زنجیرها باز شوند و الا نظر مردم را جلب خواهد نمود. عبدالبهاء اظهار نمود ”من می‌روم“، لذا مستحفظین بدقت زنجیرها را به کمر من بستند و لباس را پوشانیدند و ما رفتیم. در حین عبور از کوچه‌ها، عبدالبهاء زنجیرها را از کمر خود باز کرده و روی شانه‌های خود آویزان نمود، بطوری که همه آنها را دیدند و بدین وضع به حمام وارد شد، در حالی که گروه زیادی از مردم بدنبال او با تعجب و برای تماشا روانه شده بودند. مستحفظین خیلی ناراحت شدند، ولكن عبدالبهاء در نهایت مسرت بود، زیرا این مصیبت در راه خدا بود. پس از مدت‌ها درهای عکا باز شد، دیوارهای زندان فرو ریخت و زنجیرهائی که عبدالحمید به گردن عبدالبهاء انداخته بود، به گردن شخص عبدالحمید انداخته شد. بطور خلاصه این قسم شکنجه به آسانی تحمل شد.

نوع دیگر شکنجه آن است که عبدالبهاء با آن دائماً در عکا مواجه بود. جاسوسان و دشمنان دائماً به حکومت اطلاع می‌دادند که عبدالبهاء دارد اقداماتی بر علیه حکومت انجام می‌دهد و هدف او برانداختن حکومت و اقدام بر علیه

اسلام است. در نتیجه این اظهارات و راپرت‌ها، عبدالبهاء دائماً دچار شدائد و محدودیت‌ها و ناراحتی‌های شخصی بود، ولیکن بحمدالله همواره مسرور و خوشحال بود. بعضی اوقات شدت محدودیت‌ها زیاد می‌شد و اغلب به تهدید به مرگ می‌انجامید. گاهی نیز او را تهدید به حبس در قلعه‌ای دیگر می‌کردند، ولی هیچکدام از این شدائد و تهدیدات از مسرت درونی عبدالبهاء نمی‌کاست. در حقیقت هرچه کذب آنان بیشتر می‌شد، بی‌گناهی و خلوص عبدالبهاء واضح‌تر می‌گشت و موجب خوشحالی و شکرگذاری او به درگاه حق می‌شد. این نوع شکنجه نیز تحملش آسان بود.

نوع سوّم شکنجه، همواره باعث اندوه و نگرانی عبدالبهاء می‌شد و تحمل آن بسیار مشکل بود و آن انتقادات و کلمات تلخ دوستان بود. یعنی کسانی که از آن‌ها توقع محبت و وفا داشت. نفرت و حسادت، سرچشمه آن بوده است و لذا در عوض دوستی و محبت، حسادت و عداوت نشان می‌دادند. در عوض آرامش، ایجاد اختلاف و بدخواهی و در عوض معاونت و قدردانی، اظهار دروغ، عداوت و بداندیشی می‌نمودند و تحمل این نوع شکنجه بی‌نهایت مشکل بوده و می‌باشد.

اکنون شما بحمدالله و عونّه، تمام افکار و قدرت خود را حصر در میثاق بنمائید و بدانید تا هریک از یاران دچار اینگونه شدائد نشود، او قادر به انتشار پیام الهی و بشارات حق نخواهد بود. به عبدالبهاء تأسی کنید، نگذارید هیچ عاملی شما را منهزم کند. حق یار و یاور شما است.“

ژیلای بیانی

ارسالی از مهد امرالله

ذره

یک روز ستونی از ذرات غبار را دیدم که بی هیچ خودنمایی، در کمال سکوت، در مقابل شعاع آفتاب به رقص و پایکوبی مشغولند و تا اوج آسمان می‌روند. پرسیدم شما که فاقد ارزشید، نه عقلی دارید نه درایتی، نه قدری نه منزلتی، نه مالی نه مکتبی، چطور است می‌توانید اوج بگیرید، اما من که اشرف مخلوقاتم و خود را صاحب عقل می‌دانم و خیال می‌کنم به مزایای انسانیت آراسته‌ام، نمی‌توانم بدون وسیله، حتی یک نظر به هوا بلند شوم.

گفتند ذره‌ای مثل ما شو. با خود گفتم اینها که ذره غبارند چنین درخشانند، خوب است من ذره‌ای از الماس شوم تا درخشش بیشتری داشته باشم.

زحمت‌ها کشیدم، سختی‌ها دیدم، زد و بندها کردم، تاریکی معدن ذغال را تحمل نمودم، تا به ذره‌ای از الماس بدل شدم. اما باز سنگین تر شدم و نتوانستم اوج گیرم. پرسیدم من که به ذره الماس بدل شدم، چرا مرا با خود به فضای بی‌منتهی نمی‌برید. باز گفتند: "ذره‌ای مثل ما شو."

برگشتم و با خود گفتم، اینها ذرات طلا و هم‌رنگ خورشیدند. لذا تا عمق زمین برفتم. چه‌ها کشیدم، چه‌ها دیدم، تا ذره‌ای از طلا شدم، اما افسوس که باز سنگین تر شدم و نتوانستم پرواز کنم. با خشم و تعرض گفتم: چرا راه صحیح پرواز را نشانم نمی‌دهید. کدامتان ارزش مرا دارید؟

گفتند: "ای اسیر دنیا، ای بنده الماس و طلا، گفتیم ذره‌ای مثل ما شو، ما ذره خاکیم، ما غبار راهیم، ما را با الماس و طلا چه کاری؟ تو که تا عمق زمین

رفتگی و خود را گرفتار ظلمت معادن الماس و طلا کردی، چرا ذره خاک نشدی تا بتوانی با ما پرواز کنی؟ ما هم آسان به این مقام نرسیده‌ایم، زحمت‌ها کشیده و سختی‌ها دیده‌ایم، از هست و نیست، از بود و نبود، از شأن و مقام، از تفاخر و الوامنشی چشم پوشیده‌ایم تا افتخار غبار بودن را بدست آورده‌ایم.“

در برگشتم، ذره خاک شدم، نسیم عنایتش وزید، مرا در هوای عشق جمالش تا آسمان ایمان پرواز داد. همه جهانت را زیر پا دیدم، چه مناظری، چه چشم‌اندازی. چنان به خود بالیدم که حتی جاده کهکشان را به لحظه‌ای پیمودم و همه خطوط را فراموش کردم.

یکباره به خود آمدم، دیدم دو غول عظیم، دو دیو بی‌رحم، سخت تهدیدم می‌کنند و در تعقیب هستند، غرور و امتحان. چنان ترسیدم که پا بر سر غرور گذاشتم و فرود آمدم. به دنبال پناهگاهی می‌گشتم، چه جایی بهتر از زیر قدم‌های احبایش، اما وقتی خواستم پناه گیرم، جایی برای من نبود، زیرا عبدالبهاء با بیان ”وجعلنی غباراً فی ممر الاحباء“ آن مکان مقدس را به تملک خویش درآورده بود. مرا چه حقی، چه جایی.

پریشان و مضطرب، لذا گفتم چه کنم؟ صدای خنده ملیحش را شنیدم که فرمود: ”غرور را مغلوب نمودی، با امتحان حق چه می‌کنی؟
سرم را بالا کردم، نگاهش در نگاهم پیچید. دامنش را نشانم داد، یعنی پناه گیر. بر دامنش آویختم، و پناه خود را یافتم... .

جناب احمد یزدانی اعلیٰ الله مقامه، حامل لوح لاهه به کنگره صلح، در زندان،
کلمات مکنونه عربی را به شعر فارسی درآورده‌اند که به تدریج در مجله پیام بدیع درج
می‌گردد.

چراغ حق تویی هم شعله در تُست ز غیر آن نباید روشنی جست
که حَقّت بی‌نیاز از ماسوی ساخت ز هر نعمت گلی در باغ تو رست

× × ×

به دست قدرت و نیروی بالا پدید آوردت آن حیّ توانا
چو دادت گوهر نورش ودیعه‌ست شوی زان بی‌نیاز از کلّ اشیا
که صنّش کامل است و حکم جاری در این معنی تو هرگز ریب منما

× × ×

عطا کردت غنا و بی‌نیازی چرا در اجتماع و فقر و آزی
عزیز و ارجمندت ساخت ایزد چسان خود را ذلیل و خوار سازی
تو را از گوهر دانش بیاراست ز غیر او چه جوئی علم و رازی
دلت را از گل حُبّش عجین کرد روا نبود که با غیر عشق بازی
برو در گُنه خود بین ذات قیوم به اکمل قدرت و احسن طرازی



داستان زندگی و نقش زن و مرد و فرزند

جناب دکتر علی توانگر

زمان کودکی و ناتوانی طفل فردی بینوا باشد
 نوازش پرورش بسیار از بهرش روا باشد
 ز مادر مهربان تر هیچکس پیدا نخواهد شد
 ز مادر خوش بیان تر هیچ کس پیدا نخواهد شد
 ز مادر با صفاتر هیچ جا پیدا نخواهد کرد
 ز مادر با وفاتر هیچ جا پیدا نخواهد کرد
 سپس دور جوانی می رسد با سرفرازی ها
 شریک زندگی جوید نماید ترک بازی ها
 چو همسر با صفا باشد رفیق و با وفا باشد
 پس از مادر زن بهتر صمیمی تر کجا باشد؟
 چو همسر خوب بود و مهربان و مؤمن و عاقل
 بهشت نقد گوئی از وجود زن شده حاصل
 رسد ایام فرزند و محبت ها و زحمت ها
 حلاوت ها مرارت ها مشقت ها و لذت ها
 اگر مادر بود دانا یقین کودک شود دانا
 و اگر نادان و ناهل است از آن طفل واویلا
 اگر فرزند اهل و عاقل و با تربیت باشد
 بود ارزنده تر از آنچه اندر مملکت باشد
 زمان کودکی دور جوانی تا دم پیری
 زن اندر زندگی دارد همیشه نقش و تأثیری

خدا در خلقت زن بس حقایق‌ها نهان دارد
 ولی با شرکت مرد این حقایق‌ها عیان دارد
 زن و مردند همچون بال‌های طیر انسانی
 یکی گر سست آید ظلم می‌گردد بر آن ثانی
 خدایا مادر و فرزند و زن را تندرستی ده
 هدایت کن براه خیر و خوی حق پرستی ده
 اگر تقوی و خدمت جمع شد در آدمی با هم
 شود نور علی نور شود توفیق‌ها توأم
 توانگر شکر نعمت‌های حق قادر کجا باشد؟
 اگر بر هر سر مویش زبانی پُر ثنا باشد

نشانی مجله پیام بدیع تغییر یافته است. نشانی جدید عبارت است از:

PAYAM-E BADI
 P.O.Box 3207
 Quarts Hill, CA 93586

من به عنوان یک زن، بر خود بالیدم وقتی شنیدم و دیدم که بانویی در آستانه هفتاد سالگی بتواند دوره دکترای خود را بگذراند و شاگرد ممتاز باشد و با نمره‌های بسیار عالی و به قول امروزی‌ها، نمره‌های A پلاس (A+) پذیرفته شود. من همیشه این ذوق ادامه تحصیل را در ایشان می‌دیدم و امیدوار بودم که روزی این فرصت برایشان به دست آید که بتوانند دوره دکترای خود را بگذرانند، چون همسری موافق بودند و مادری مهربان و دلسوز و مؤمن، حیف بود که این آرزویشان برآورده نگردد. خوشبختانه توفیق رفیق آمد و با سعی و کوشش ذاتی توانستند شاهد موفقیت را در آغوش بگیرند. زمان برای تحصیل و آموزش و کسب دانش هرگز دیر نیست و همت می‌خواهد.

نظیر همت والای خانم دکتر ایراندخت رسایی (مشرف زاده) توفیق روزافزون ایشان و بانوان دیگر را که امیدوارم در جامعه امر نظیر پیدا کنند، از ساحت مقدس حضرت بهاءالله جلت عظمته خواهانم.

اینک ^۱ نامه ایشان که امیدواریم سرمشق دوستان و جوانان قرار گیرد، عیناً درج می‌گردد.

طلعت بصاری

خوانندگان ارجمند مجله شریفه پیام بدیع؛

چون اکنون انتهای سال تحصیلی جوانان و نوجوانان عزیز بهائی است، از هیئت مدیره محترم مجله وزین پیام بدیع خواهش نمودم که مختصری از زندگی نامه مرا درج فرمایند تا همانطوری که شاعر گفته است، همگی بدانند که:

پافشاری و استقامت میخ سیزد آر عبرت بشر گردد

بر سرش هرچه بیشتر کوبند پافشاریش بیشتر گردد

تولد من در سال ۱۳۱۵ شمسی (۱۹۳۶ میلادی) در طهران در یک خانواده بهائی بوده و از کودکی تحت تعلیمات امری بوده‌ام. ذوق شدید و

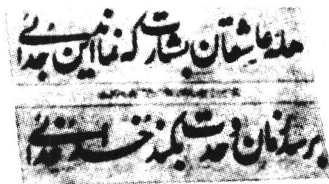
استعداد تحصیل را از همان اوان کودکی داشته‌ام که هنوز هم پس از گذشت ۷۰ سال، ادامه دارد. نمی‌دانم به چه علت همواره می‌خواستم پزشکی و جراح قلب بشوم، ولیکن مادرم که تمام امور خانواده و حتی سرنوشت من در دست او بود، بعلت آنکه از زیبایی ظاهری بهره‌مند بودم، اصرار می‌ورزید که من هرچه زودتر شوهر کنم. تا اینکه بالاخره از مابین خواستگاران متعدّد، او موافقت کرد که با یک جوان ۲۵ ساله بهائی که سال آخر پزشکی خود را می‌گذرانید، وصلت کنم و من نیز در سنّ ۱۷ سالگی، فقط برای احترام و رضایت مادرم، تن به ازدواج دادم. شوهرم شخصی است ظاهراً آرام، ولیکن بسیار سرسخت و از همان ابتدا با وجودی که به مادرم قول داده بود که همه نوع همراهی و همکاری را در مورد تحصیل من انجام دهد، با ادامه درس خواندن من شدیداً مخالفت نمود. پس از اتمام تحصیلات پزشکی او در ایران و آمریکا، و بازگشت به ایران، من در کنکور پزشکی دانشگاه طهران قبول شدم، ولیکن چون سنّم بیش از ۳۰ سال بود، پذیرفته نشدم و ناچار در رشته خدمات اداری و مدیریت ادامه تحصیل دادم و درست در سال فارغ‌التحصیل شدن، بعلت انقلاب ایران، مجبور به مسافرت و سکونت در آمریکا گردیدم.

در آمریکا نیز شوهرم در ابتدا با تحصیل من مخالف بود، ولیکن چون ملاحظه کرد که تصمیم من قطعی است و حتی اگر منجر به جدایی و طلاق هم بشود، من تحصیل را ترجیح خواهم داد، با اکراه پذیرفت، ولی هیچگاه تشویق و تحریص ننمود. خوشبختانه دارای یک دختر و یک پسر و چهار نوه هستم که همه آنها در ظلّ امر بوده و مایه افتخار من می‌باشند. من تحصیل در آمریکا را از

کالج شروع نموده و در مدت ۱۴ سال، علاوه بر رسیدگی به امور منزل، مطب شوهرم، خدمات مرجوعه امری و همچنین رسیدگی به مادر عزیزم، آن را با پشتکار و مداومت دائمی به انجام رسانده و دانشنامه دکترای خود را در رشته International Business Management در سن ۷۰ سالگی با نمره عالی دریافت نمودم. در تمام این ۱۴ سال، فقط دو ساعت از ۲۴ ساعت را می خوابیدم و در تمام دوران تحصیل نمراتم A+ و دارای تیترا Honour Student بوده‌ام. بلی: نامبرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد البته چه خوش بود اگر من در جوانی دکترای خود را می‌توانستم بگیرم. بنظر من در سن ۷۰ سالگی، مصداق "نوشدارو که پس از مرگ به سهراب رسید" بوده است.

امید است که این مختصر زندگی‌نامه من، نمونه و مدلی برای نوجوانان و جوانان عزیز باشد.

با تقدیم تحیات بهائی - دُخی رسانی



سبع المثانی و ذات حروف سبع

جناب دکتر گیو خاوری

در مقاله جالب مندرج در پیام بدیع مورخ ژانویه و فوریه ۲۰۱۱، زیر عنوان "اعداد سخن می گویند" درباره جایگاه عدد هفت در عالم اسلام، موارد متعددی ذکر شده و از جمله در خصوص "سبع المثانی" که بصورت "سبعاً من المثانی" در قرآن مجید عزّ نزول یافته بود، یاد گردیده است. چون در معارف بهائی نیز عدد هفت مقام نمایانی دارد، به درج این مختصر مبادرت می شود.

"سبع المثانی" با عبارت سبعاً من المثانی در سوره الحجر آیه ۸۷، به این صورت نازل شده است: "ولقد آیتناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم" و آن را به فارسی چنین ترجمه کرده اند: "ای محمد همانا هفت آیه با ثنا (در سوره حمد) و این قرآن عظیم را بتو فرستادیم."^۱

در معارف بهائی از "ذات حروف سبع" یاد شده و چنان که خواهیم دید، مراد از آن حضرت باب و حضرت بهاءالله است که به معنی صاحب حروف هفتگانه می باشد. عدد ۷ مانند اعداد ۵ و ۹ و ۱۳ و ۱۹ و ۹۵ از اعداد مبارکه بهائی محسوب می شود.^۲

فاضل جلیل دکتر ریاض قدیمی اعلی الله مقامه در معنی ذات و ذات حروف سبع و سبع المثانی چنین می نویسد: "ذات: صاحب - دارنده (مؤنث ذو) مؤنثی: ذواتان در حالت رفع و ذواتین در حالت نصب و جزّ، جمع: ذوات. ذات حروف سبع منظور حضرت اعلی هستند. اسم مبارکشان (علی محمد) مرکب از هفت حرف می باشد. اسم مقدس حضرت معبود هم (حسین علی) مرکب از هفت حرف است. سبع المثانی: هفت مکرر، است که در معارف اسلامی بعضی به هفت سوره اول قرآن بعد از سوره فاتحه اطلاق کرده اند و

بعضی به خود سوره فاتحه (حمد) که هفت آیه دارد و بقولی دوبار (یکبار در مکه و یکبار در مدینه) نازل گردیده و یا دوبار در نماز تلاوت می‌گردد، گفته‌اند... اما به مضمون بیان مبارک حضرت عبدالبهاء (مندرج در جلد دوم مائده آسمانی) در مقامی ذات مبارک رسول الله است که با سیزده وصی حضرتشان چهارده، یعنی هفت مکرر می‌باشند و در مقامی بشارت به دو ظهور بعد از ایشان است، یعنی حضرت اعلی که اسمشان (علی محمد) مرکب از هفت حرف است و حضرت بهاءالله که اسم شریفشان (حسین علی) هفت حرف می‌باشد و دو ظهور می‌شود، هفت مکرر.^۲

اینک برای حُسن ختام، لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که مورد استناد جناب دکتر ریاض قدیمی قرار گرفته بود، زینت بخش این مقال می‌شود:

”هوالله، ای ثابت بر پیمان ... از آیه مبارکه قرآن آیتناک سبعاً من المثنائی، سؤال نموده بودی، سبعاً من المثنائی را علمای رسوم حوامیم سبع^۴ و یا سوره فاتحه تفسیر کرده‌اند و مثنائی به جهت آنکه گویند سوره فاتحه دو مرتبه نازل شده، یک دفعه در مکه و دفعه دیگر در مدینه و هفت آیت است، لهذا مثنائی است و همچنین گفته‌اند که چون سوره فاتحه در صلوات قرائتش تکرر می‌یابد، لهذا بالسبع المثنائی تعبیر شده، یعنی دوباره، ولکن حقیقت معنی مقصد سرّ احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذوالحرف السبع تکرر پیدا کرده است. حروف سبع اول علی محمد و سبع مکرر ثانی حسین علی است معنی سبع مثنائی یعنی هفتی که دوبار تکرر یافته یا آنکه مظهر کلی الهی در کور فرقان جمال محمدی با سیزده بزرگوار، چهارده می‌شود. چهارده مکرر هفت است، فرصت نیست، این معنی مختصر مفید است.“^۵

منابع و توضیحات:

^۱ - قرآن کریم سلطانی - انتشارات صالحی - ترجمه و تفسیر آقای مهدی الهی قمشه.

- ۲ - ۵ = باب ، ۹ = بهاء ، ۱۳ = احد ، ۱۹ = با حروف بسم الله الرحمن الرحيم که نوزده حرف است. درباره عدد ۱۳ که به نحوست مشهور است، بیاد دارم وقتی در ارض مقصود مشرف بودم، ایادی عزیز امرالله به مناسبتی می فرمودند که حضرت اعلی عدد ۱۳ را به حساب حروف ابجد با "احد" از صفات الهی منطبق دانسته اند که در قرآن مجید نازل: قل هو الله احد.
- ۳ - فرهنگ لغات منتخبه - صفحات ۳۱۴ و ۳۷۳ و ۳۷۴.
- ۴ - حوامیم سبع (ذوات خم) به ۷ سوره مؤمن - فصلت - شوری - زخرف - دخان - جائیه و احقاف که اولشان (خم) است اطلاق شده است (مأخذ بالا، صفحه ۲۷۱).
- ۵ - مانده آسمانی جلد ۲ - صص ۷۹ - ۷۸ - چاپ هند - دهلی نو - اکتبر ۱۹۸۴ .

اصحاب چشم

چشمی بر بند و چشمی برگشا بر بند یعنی از عالم
و عالمیان برگشا یعنی به جمال تقدس
جانان

حضرت بهاء الله

جناب دکتر نادر سعیدی

برگرفته از کتاب از سیاه چال طهران تا وحدت عالم انسانی

از انتشارات مجله پیام بدیع

قلم اعلی و فلسفه خردپرستی^۱

آثار حضرت بهاءالله مشحون از بحث در خصوص عقل و عقل پرستی است، اگرچه موقف خارق العاده امر بهائی در ارتباط با عقل در دو اصل "تطابق دین با علم و عقل" و "لزوم استفاضه از نفثات روح القدس" خلاصه شده و محفوظ خاطر فرد اهل بهاء گردیده است، مع هذا مرافعه تحقیق و افاضه قلم اعلی در خصوص مسئله عقل بسیار گسترده تر و پیچیده تر از تعارفات معهود است. در یادداشت مختصر به سه جنبه فلسفه عقل پرستی در تفکر "روشنگرایی غرب" اشاره شده، موقف جمال مبارک را در ارتباط با آنها بررسی خواهیم نمود.

لازم به تذکر نیست که امر بهائی اعتبار و ارزش عقل را می ستاید، بی آن که به جزم عقلی معتقد گردد. بدین جهت است که اصل اصالت و اعتبار عقل در اندیشه بهائی به عقل پرستی منحط نمی گردد.

اما فلسفه اجتماعی و سیاسی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی در غرب اساساً فلسفه ای عقل پرست بوده است. این فلسفه اول بار در شکل مکتب روشنگرایی (Enlightenment) فرانسوی در قرن هجدهم میلادی طرز فکر فائق گردید و به زودی به نقاط مختلف دنیا رسوخ و نفوذ یافت. در دنیای اسلام نیز فلسفه روشنگرایی غرب در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی اهمیت و قدرت شدیدی یافت و بسیاری از نویسندگان و روشنفکران خاور میانه به دفاع از خردپرستی و نفی دیانت و مدنیت روحانی پرداختند.

در این مهمه و نابسامانی اعتقادی و اخلاقی بود که جمال اقدس ابهی با تأکید صریح به جوانب مختلف مسئله "خرد" در آن واحد به نفی خودپرستی و

قشرگرائی مذهبی پرداخته و با ایجاد مدنیتی بدیع از تناقض میان خردپرستان و علمای مرتجع مذهبی استعلاء هستند و تصویری نوین و پویا از مفهوم "تعقل" و "تدین" به اهل عالم ارائه فرمودند.

همانگونه که ذکر شد فلسفه اجتماعی و سیاسی مکتب "روشنگرایی" اساساً خردپرست بوده است. مفهوم خرد و اتکاء بلاشروط به اعتبار آن در مکتب "روشنگرایی" در نظریه "شناخت" و نظریه اجتماعی - سیاسی بخصوصی جلوه می‌کند. در این بحث اجمالی خردپرستی را به عنوان یک نظریه "شناخت" مطرح نمی‌نمائیم. بالعکس توجه خود را به سه اصل نظریه اجتماعی و سیاسی مکتب "روشنگرایی" متمرکز خواهیم نمود. این سه اصل در مفاهیم "آزادی"، "نظم" و "ترقی" متجلی می‌گردند. در آنچه که خواهد گذشت سه جنبه نظریه اجتماعی عقل پرستی را توضیح داده و موقف جمال مبارک را در مورد آنها به اختصار بررسی خواهیم نمود.

۱ - خردپرستی و مفهوم آزادی

مفهوم و شعار "آزادی" از اهم آرمان‌های مکتب روشنگرایی می‌باشد. در واقع فلسفه سیاسی و اجتماعی این مکتب لیبرالیسم (Liberalism) یا آزادی‌گرایی خوانده می‌شود. نظریه آزادی در مکتب روشنگرایی بر اصل "اصالت لذت" مبتنی می‌باشد. از نظر مکتب روشنگرایی افعال و اعمال افراد انسان همگی معطوف به حداکثر سازی لذت و منفعت و حداقل سازی رنج و مضرت است. آدمی در بینش روشنگرایی موجودی است خردمند و عاقل، به این معنی که در افعال خویش همواره به انتخاب کارآمدترین وسائل برای حداکثر ساختن منافع و لذات خویش می‌پردازد.

از طرف دیگر در مکتب روشنگرایی هدف و معنای زندگی آدمی لذت و راحت و منفعت تلقی شده و لذا تعقیب منافع فردی و حداکثر ساختن لذات شخصی غایتی اخلاقی تلقی می‌گردد. در نتیجه مکتب روشنگرایی به مفهوم

جدیدی از آزادی منجر می‌شود. آزادی عبارت از فقدان موانع برای پیگیری لذات و منافع فردی است. "انسان آزاد" انسانی است که می‌تواند خودپرست و خودخواه بوده و زندگی خویش را مصروف حداکثر سازی مصرف خویش بنماید. "جامعه آزاد" جامعه‌ای است که تحکیم سنت و مذهب و اخلاق و دولت و حکومت در آن ملغی گردیده و فرد از کنترل و سلطه قانون و ارزش‌های اجتماعی و مذهبی رهائی می‌یابد. در نتیجه "انسان آزاد" انسانی است که صرفاً به پیروی از خرد خویش عمل می‌نماید. "خرد" در فلسفه روشنگرانی وسیله محاسبه مضرت و منفعت بوده و در نتیجه خادم خواهش‌ها و تمنیات نفس می‌باشد. ملاحظه می‌شود که مفهوم آزادی در مکتب روشنگرانی انعکاس مستقیم خردپرستی است. دفاع مکتب روشنگرانی از نظام سرمایه‌داری نیز بر همین اصل مبتنی می‌باشد. سرمایه‌داری عبارت از نظامی اقتصادی محسوب می‌گردد که در آن خودپرستی و خودخواهی افراد جامعه به رشد و رفاه عموم جامعه منجر می‌گردد. نظام سرمایه‌داری گاه بعنوان نظام آزادی تعبیر می‌گردد چه که مجهودات اقتصادی افراد از کنترل دولت و جامعه مستقل می‌باشد.

حضرت بهاءالله مکرراً به این جنبه خردپرستی اشاره نموده و آن را انتقاد می‌فرمایند. واضح است که جهان‌بینی بهائی با فلسفه آزادی و روشنگرانی متناقض می‌باشد. این امر به جهات متعددی است. از جمله آنها می‌توان به تأکید امر بهائی بر جنبه دوگانه انسان و رفتار انسان اشاره نمود.

در فلسفه بهائی انسان حائز جنبه‌ای روحانی و حیوانی می‌باشد. در نتیجه فعل آدمی متأثر از هر دو جنبه وجود انسان است. آزادی حقیقی در فلسفه بهائی مستلزم فعلیت یافتن قوای انسان در تمامیت وجود انسان است. بدین جهت است که منحصر ساختن آزادی به حداکثر سازی لذت و مصرف به معنای غفلت کلی از تمامیت وجود انسان و تقلیل انسان به رتبه حیوانی است. در واقع مفهوم آزادی روشنگرانی در فلسفه بهائی با آزادی حقیقی ربطی نداشته بلکه بالعکس اسارت در بند نفس تلقی می‌گردد. آزادی در فلسفه بهائی آزادی از قید

نفس بوده و به معنای حرکت در جهت ارتفاع مقام انسان دیده می‌شود. این امر تا به آن حد اهمیت دارد که جمال‌مبارک در اواخر کتاب مستطاب اقدس مسئله آزادی را مصرحاً مورد بحث قرار می‌دهند.

با اشاره به مفهوم آزادی در تعریف روشنگرای قلم اعلی می‌فرمایند: اَنَا نَرِي بَعْضَ النَّاسِ ارَادُوا الْحَرِيَّةَ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا اَوْلٰئِكَ فِي جَهْلٍ مَبِينٍ. اِنَّ الْحَرِيَّةَ تَنْتَهِي عَوَاقِبَهَا اِلَى الْفِتْنَةِ الَّتِي لَا تَخْمَدُ نَارَهَا، كَذَلِكَ يَخْبِرُكُمْ الْمُحْصِي الْعَلِيمُ فَاعْلَمُوا اِنَّ مَطَالِعَ الْحَرِيَّةِ وَ مَظَاهِرَهَا هِيَ الْحَيَوَانَ. وَ لِلْإِنْسَانِ يَنْبَغِي اَنْ يَكُونَ تَحْتَ سُنَنِ تَحْفَظُهُ عَنِ جَهْلِ نَفْسِهِ وَ ظَرِّ الْمَاكِرِينَ. اِنَّ الْحَرِيَّةَ تَخْرُجُ الْإِنْسَانَ عَنِ شَثُونِ الْاَدَبِ وَالْوَقَارِ وَ تَجْعَلُهُ مِنَ الْاَرْدَلِينَ. فَاَنْظُرُوا الْخَلْقَ كَالْاَغْنَامِ لَا بُدَّ لَهَا مِنْ رَاعٍ لِيَحْفَظَهَا، اِنَّ هَذَا لِحَقٌّ يَقِينٌ. اَنَا نُصَدِّقُهَا فِي بَعْضِ الْمَقَامَاتِ دُونَ الْاٰخِرِ، اَنَا كُنَّا عَالَمِينَ. قَلَّ الْحَرِيَّةَ فِي اتِّبَاعِ اَوْامِرِي لَوْ اَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. لَوْ اتَّبَعَ النَّاسُ مَا نَزَّلْنَاهُ لَهُمْ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ لِيَجِدَنَّ اَنْفُسَهُمْ فِي حَرِّيَّةٍ بَحْتِهِ.

مضمون بیان مبارک به فارسی اینست: به راستی گروهی را می‌بینیم که طالب آزادی بوده و بدان افتخار می‌نمایند؛ این افراد در نادانی آشکار می‌باشند. در حقیقت عواقب آزادی به فتنه‌ای منجر می‌شود که آتش آن افسرده نگردد. محصی شما را بدینسان آگاه می‌فرماید: بدانید که اوج ظهور آزادی همانا رتبه حیوانی است. اما در خود انسان آنست که مشمول قواعد و فرهنگ باشد تا بدین وسیله از نادانی نفس خویش و زیان حیل‌گران محفوظ بماند. به راستی آزادی انسان را از شئون ادب و وقار خارج می‌نماید و او را ذلیل می‌سازد. خلق را بمانند اغنام ملاحظه نمائی که البته به شبانی نیازمندند که ایشان را محافظت نماید و این حقیقتی است مسلم. ما آزادی را در بعضی شئون تصدیق می‌نمائیم و در برخی شئون تکذیب. به راستی که آگاهی از آن ما است. بگو که آزادی [حقیقی] در پیروی از دستورهای منست اگر آگاه باشید. اگر مردمان آنچه را که از آسمان وحی نازل کرده‌ایم پیروی نمایند، البته خویشان را در آزادی محض بیابند. ادامه دارد

حضرت شوقی افندی

خاطرات جناب دکتر یوگو جیاگری

ترجمه خانم فریده تمدن (سیاهپوش)

ادامه مطالب پیشین

قصر بهجی

حضرت ولی امرالله تعهد قلبی خود را در مورد اجرای این نقشه به من اشاره فرموده بودند که مرحله نهائی و پُرشکوهی بود از تسلسل مراحل درخشان و مترادفی از اماکن متبرکه‌ای که با زندگی دنیوی حضرت بهاءالله مرتبط بوده‌اند: محل تولد حضرت بهاءالله و سیاه‌چال در طهران، بیت اعظم در بغداد، محل اقامت حضرت بهاءالله در استانبول و ادرنه؛ سجن اعظم در عکا. همانطوری که طبیعت حضرت ولی امرالله بود، با تأکید و توجه خاص بیان می‌فرمودند مانند اینکه به یک حقیقت واقعی توجه دارند که به این زودی موجود خواهد شد، با خوشحالی تشریح می‌فرمودند، و پیش بینی کمال در تحقق موفقیت و پیشرفت را می‌نمودند. چون حضرت ولی امرالله بودند که باعث الهام و روحیه بخشیدن به احباء بودند و با کمک مؤمنین سراسر عالم موفق به تملک و حفاظت و نگهداری این اماکن مقدسه گردیدند.

این در محدوده هدف و نیت این خاطرات نخواهد بود که جزئیات و مشخصات قصر بهجی را تشریح کنم؛ ولی برای اینکه مساعی شکوهمند و تحسین‌آمیز که حضرت ولی امرالله انجام داده‌اند گرامی بدارم، بطور خلاصه کارهایی که آن حضرت با کمال موفقیت در قصر بهجی انجام داده‌اند، ذکر خواهم کرد.

قصر بهجی مرکب شده از یک طبقه هم سطح زمین که دارای اطاق‌های

وسیع و جادار با سقف بلند می‌باشند، و پیاده‌روی سرپوشیده زیبایی قسمت شمال، غرب و جنوب این طبقه را احاطه کرده است که فضای وسیع و استحکام کامل به ساختمان اعطاء می‌کند. در اطراف این طبقه باغچه کوچکی از گل‌ها و درختان مرکبات می‌باشد. هر اتاق در این طبقه به ردیف ستون‌ها باز می‌شود، در صورتی که در قسمت شرق با اضافه درب‌های اتاق‌ها، یک درب اصلی می‌باشد که بوسیله پلکان به قسمت طبقه بالا هدایت می‌شود. این طبقه بالا که تنها طبقه دیگر این ساختمان است، برای زندگی راحت و اشرافی طرح شده است. زائر همین‌که به این طبقه وارد می‌شود، پس از عبور از یک کریدور کوتاه، با یک هال وسیع که با مرمر فرش شده مواجه می‌شود که با نور زیادی که از تعدادی پنجره‌های بزرگ که در سقف جا گذارده‌اند، روشن شده است و هشت ستون مرمر تکیه‌گاه سقف می‌باشند. این هال با فضای وسیع و شکوهمند و با عظمت و درخشندگی خود، خیلی مناسب برای نقشه‌هایی بود که حضرت ولی امرالله کشیده بودند، چون فضای بزرگ هال و دیوارها به آن حضرت فرصت می‌داد که یادگاری‌های تاریخی عالم بهائی و همچنین نمایش‌های عینی از پیشرفت و تکامل امر الهی را به معرض نمایش بگذارند. در عرض سال‌ها، هر وقت یک اتفاق جالبی می‌افتاد، آن حضرت راهی پیدا می‌کردند که آن را با عکسی و یا یادگاری و یا ترسیمی و یا شیئی دیگری در روی دیوارها قرار دهند تا به یاد آورده شوند، در حالی که مدل‌های ساختمان مقام اعلی و معابدی که موجود بودند و یا قرار بود ساخته شوند، در روی میز کوچکی در وسط هال درست زیر نورهای زیاد پنجره‌ها قرار داده شده بودند. از این هال مرکزی اتاق‌های بزرگی انشعاب شده‌اند که بعضی با پنجره‌هایی به باغچه کوچکی باز می‌شوند، و برخی به ایوان وسیعی که در بالای تاقگاه (راهروی سرپوشیده) واقع شده، گشوده می‌گردند. تمام اتاق‌ها اهمیت زیادی داشتند که به حالت اولیه برگردانده شوند و بعضی طوری مفروش شده‌اند که ما را بیاد مؤمنین فوق‌العاده عالم بهائی می‌اندازند. اتاقی که حضرت بهاءالله صعود فرموده‌اند، همانطوری که در اصل

بود، نگهداری شده است.

هر اطاق با سادگی و سلیقه عالی مفروش شده است، دکور عمومی ویژگی خاص سرزمین مولد حضرت بهاءالله را دارا می‌باشد، و بیننده را به حال و هوای دهه‌های قبل ایران می‌اندازد. قالی‌ها، پارچه‌های بافتنی، تنگ‌های برنزی، چراغ‌های کریستال و چینی، گلدان‌ها و کاسه‌ها، آینه‌ها و جام‌ها و خیلی اشیاء زینتی دیگر که به اتمسفر مرموزی که قصر بهجی را فرا گرفته، اضافه می‌کنند.

حضرت ولی امرالله در نظر گرفته بودند که تمام اطاق‌ها را باستثنای اطاق حضرت بهاءالله و دو اطاق متصل به آن، محل اقامت موقت زائرین قرار داده شوند، و همچنین یک اطاق دیگر را برای خودشان، هنگامی که در قصر بهجی تشریف داشتند تعیین نموده بودند، برای اینکه زائرین را به قوه خلاقه مظهر جدید الهی تذکر بدهند، آن حضرت در هر اطاقی بجز اطاق حضرت بهاءالله، صدها کتب بهائی که به زبان‌های عمده دنیا چاپ شده‌اند، قرار داده‌اند. این کتاب‌ها شهادت می‌دهند به عظمت ظهور حضرت بهاءالله که در هر زمینی از سراسر عالم نفوذ کرده و سایه انداخته است. چه قدر حضرت ولی امرالله مشتاق بودند که کتاب‌های جدید را که چاپ می‌شدند و مرتباً به آن حضرت می‌رسید، در قفسه اطاق‌های مختلف قصر بهجی قرار دهند! یک کپی از چاپ اولیه هر کتاب را آن حضرت در اطاقی که برای خودشان تخصیص داده بودند نگاه می‌داشتند. چقدر من خوشحال شدم وقتی دیدم که ترجمه‌های اولیه آثار مبارکه به زبان ایتالیائی با دقت بین صدها کتب دیگر که در اطاقشان بود قرار داده شده بودند. بصیرت و بینش آن حضرت بود که باعث شد چنین رکورد فوق‌العاده‌ای برای نسل‌های آینده بهائی بنیاد گردد.

قصر بهجی تنها یک محفظه آثار، یک مجموعه‌ای از اشیاء متبرکه، یک کتابخانه و یا یک زیارتگاه نیست، بلکه یک ترکیبی از هر چهارتای آن می‌باشد که آرزو و اشتیاق روان زائران را برآورده، آنها را خوشنود می‌سازد.

ادامه دارد

ارسالی م. م. از آریزونا

شوق پرواز

خاطراتی از بانوی زندانی، هما میرافشار، درباره شهید زنده‌یاد
سرکار خانم جلالیه مشتعل اسکوئی

عطر گل‌بوته‌های وحشی به همراه نسیم دلپذیر بهاری فضای سرد و خشک و بی‌روح زندان را انباشته بود و زن‌های زندانی به دسته‌های کوچک چند نفری در گوشه و کنار حیاط سرگرم بافتنی و سیگار کشیدن - که تنها تفریحشان بود - بودند. سر و صدای بازی‌های کودکانه بچه‌هایی که با مادرانشان در زندان به سر می‌بردند نیز نمی‌توانست غم عمیقی را که در چشم‌های آنان موج می‌زد برهم زند. هرکدام در رؤیاهای خویش غوطه‌ور بودند، سخنی به گوش نمی‌رسید، اگر هم بود به صورت زمزمه به همراه نسیم در فضا گم می‌شد.

دو هفته‌ای بود که موج اعدام بی‌رحمانه، چند نفری را از گله گم کرده بود. آنها که زیر اعدام بودند حتی روحیه و نشاط در حیاط نشستن را نداشتند. رنگ‌ها زرد و گاهی کبود و چشم‌ها به گودی نشسته. هرکدام در انتظار آن که ساعت ۶ بعد از ظهر از بلندگوی زندان نامشان برای رفتن به مسلخ خوانده شود. من تنها و غمگین در سه کنج حیاط چمباتمه زده و از گرمای آفتاب بهاری تن سردم را گرم می‌کردم. بار اندوهی سهمگین همه وجودم را در خویش می‌فشرد. به گذشته‌ها می‌اندیشیدم و آینده‌ای که نمی‌دانستم چه هدیه‌ای برایم به همراه دارد، و آیا آینده‌ای دارم یا نه؟ و به فرزندانم فکر می‌کردم که هزاران کیلومتر با من فاصله داشتند و دختر نازنین و نازک دلم که از شنیدن خبر دستگیری من در

گوشه‌ی یکی از بیمارستان‌های روانی آمریکا بستری بود و امیدی به بهبودش جز با دیدار مادر و پدر نمی‌رفت؛ و به همه آنچه که ساخته بودم و به همراه تندبادی از حوادث بر فنا شده بود.

صدای پای میرزا علی پاسدار که یک پایش می‌لنگید و قیافه کریهه‌ی داشت افکارم را درهم پاشید. خنده زشتی برای اولین بار بر لب‌های خشکیده‌اش دیدم که دندان‌های زرد و نامرتبش را نشان می‌داد.

- "خانم هما، چند نفر از زن‌ها را می‌خواهم به قسمت بیرون پشت زندان ببرم. پُر از سبزه‌های صحرائی است. هوایی بخورند و سبزی بچینند. چادرتان را به سر کنید و با ما بیایید." (میرزا علی قبل از انقلاب، سبزی فروش بود.)

محوطه بیرون زندان زنان تا زندان مردان حدود سه، چهار هزار متر بود که در فصل بهار پوشیده از سبزه‌های نورس، گیاهان صحرائی، و گل‌های وحشی، همه زیبائی‌های بهار را به چشم می‌کشید. اما برای دلِ افسرده من آنجا و داخل زندان فرقی نمی‌کرد. گفتم:

- "نه آقای میرزا علی! من جایی را که چشم‌هایم نتواند هرچه می‌خواهد به سیرش ادامه دهد، جایی که نگاهم در آخر خط به دیواری بلند بیافتد که همه راه‌های آزادی را به رویم بسته، دوست ندارم."

او حرف مرا نمی‌فهمید. به اصرارش افزود، و دست آخر مجبورم کرد که به همراه گله‌ای ده نفری از زن‌ها که او بتواند کنترلشان را داشته باشد، از در آهنی بزرگ خارج شدیم.

به راستی طبیعت غوغا کرده بود و مشاطه بهار چنان بیابان خشک و خالی اطراف زندان را آراسته بود که مبهوت و غمگینانه نگاه می‌کردم. من سبزی‌های بهاری را نمی‌شناختم ولی زن‌های شهرستانی سرگرم چیدن بودند. میرزا علی گفت: "تو گل بچین!" و من با آنکه هرگز چیدن گل را از شاخه

دوست ندارم، احساس کردم بَدَم نمی‌آید دسته‌ای از این آفریدگان زیبای پروردگار را به همراه خویش به داخل محیط سرد و سیاه زندان ببرم، زیرا که لحظه‌ای دیگر باز هم درها بسته و سلول‌های سرد و تاریک و دود گرفته در انتظار بود. با گُل‌ها می‌توانستم به اطاق‌ها جانی تازه و به زن‌های زندانی آنجا، خوشحالی زودگذر بدهم.

نیم‌ساعت بود با یک بغل گُل‌های وحشی در اطاق‌ها سرگرم بودم. به هرکدام چند شاخه‌ای دادم و دسته‌ای را در یک شیشه ماست بالای تخت کج و کوله آهنی‌ام که سه طبقه و مخصوص سه زندانی بود، گذاردم. ساعت چهار بعد از ظهر را نشان می‌داد و زن‌ها همچنان با نگاه‌های پُر اضطراب و غمگین به هم می‌نگریستند. زنِ هم خرجِ من (زن‌های زندانی بی‌ملاقاتی که با زندانی‌هائی که وضع بهتری دارند، هم‌سفره می‌شوند و کارهای روزمره اطاق‌ها مثل جارو کردن، رخت شستن و ظرف شستن را انجام می‌دهند) چای دم کرده بود. نشستم که با یک چای داغ و کشیدن سیگاری، آرامشی به اعصاب خسته‌ام ببخشم، که صورت مهربان و لبخند پُر از لُطف و چشم‌های درشت آبی روشنش و بالای بلندش، در یک چادر وال سبز کم‌رنگ به همراه گل‌های زنگاری و لیموئی از جلو در سلول در چشمانم نشست؛ و صدای گرم پُر جذبه‌اش که هنوز اُبّهت مدیریتش را در خویش داشت بگوش جانم گفت که مرا به حیاط زندان می‌خواهد ببرد:

- "بیا عزیزم، کمی راه برویم، توی اطاق خسته شدم." بلافاصله برخاستم زیرا که برایش احترام بسزائی قائل بودم و او عجب به من لطف داشت. دنیائی و دریائی از علم و دانش و فهم و کمال بود، و من چه درس‌ها در طی چهار ماه زندانیم از او و هم صحبتیش نیاموخته بودم.

در حیاط به قدم زدن پرداختیم. این کار هر روز من و او بود و تنها ورزش در زندان که پاهایمان از کار نیفتد. حیاط خشک و خالی و خاک‌آلود حدود دویست متر با دیوارهای بسیار بلند و در آهنی بزرگ به قلعه‌ای

می مانست. یک پنجره، پاسدارها را به حیاط مسلط می کرد و زندانی تحت کنترل بود. روی پشت بام، پاسبان‌ها به ترتیب پُست عوض می کردند. نگاهی به بالای دیوار انداخت و گفت: "خسته شدم، احساس می کنم دیوارها به من سنگینی می کنند، شوق پرواز دارم." گفتم: "منهم همینطور." گفت: "تو دو بچه چشم انتظار داری و شوهرت که در زندان مردان به انتظار روز آزادی است. من هیچ آرزو و چشم انتظاری ندارم (هرگز بخاطر مادرش که تا سال قبل زنده بود و او تنها فرزندش، همسری اختیار نکرده بود و فرزندى نداشت. مدیر یک دبیرستان دخترانه بود و تنها مایملکش دو اتاق و مقداری اثاثیه ناچیز بود.) گفتم: "با این همه منهم خسته‌ام. من هم شوق پرواز دارم. دیوارها و غم زندانی بودن روی شان‌های منهن سنگینی می کند."

زن هم خرج و هم اطاقی من، که فاحشه‌ای بیسواد و عراقی تابع ایران بود، در کناری به دیوار زندان در حیاط تکیه کرده بود. نگاهمان داشت و با خجالت گفت: "خانم مشتعل!" خندید و گفت: "باز یادت رفت! جلالیه مشتعل اسکوئی، (دوست داشت همه نام و فامیلش را با هم بگویند) حالا چه می گوئی؟" گفت: "بخشید، می شود به من بگوئید خدا کجاست؟ خدا را چگونه حس بکنم؟"

من سراپا اشتیاق نگاهش می کردم. زنی که سال‌ها با هزاران دانش آموز سر و کله زده و عصاره علم و دانش بود، به او با عامی بودن واقعی چه پاسخی خواهد داد؟ خنده‌کنان گفت: "تو مرا دوست داری؟" گفت: "خیلی." گفت: "این دوست داشتن را می بینی؟" گفت: "نه! احساس می کنم." گفت: "خدا را هم باید همینطور احساس کرد. مثل دوست داشتن که دیده نمی شود. ملتفت شدی؟" گفت: "بله." و به راستی متوجه شده بود.

رد شدیم و به حرف زدن ادامه دادیم. نیم ساعتی گذشته بود که پیشنهاد کرد برای نوشیدن چای به اطاق برویم و هنوز دعوا با من، مثل هر روز، که سیگار چیز بدی است و بیماریت می کند، باید این عادت را کنار بگذاری. من به

اطاق آنها رفتیم. چهار زن بهائی با هم در آن اطاق بودن و جدا از زندانیان دیگر. اطاقشان را حسابی تمیز کرده بودند و به کلی با سلول‌های دیگر فرق می‌کرد. آن سه زن، ضیائیه ایمانی، نسرین پناهی، و سیمین دانا، که به ترتیب اولی در پُست مهمی در پُست و تلگراف رضائیه، دومی همسر یکی از ثروتمندان رضائیه که شوهرش را ترور کرده و زندگیشان را به آتش کشیده و سومی لیسانسیه مامائی بودند و با نهایت محبت فنجان‌ها را پُر از چای کردند و ظرف خرما را جلوی من... که خانم جلالیه مشتعل اسکوئی مضطرب به اطاق داخل شد. دنبال روسریش می‌گشت و با شتاب گفت: "مرا به دفتر خواسته‌اند."

سر جایم خشک شدم. زیر چشمی به ساعت نگاه کردم. پنج و نیم بعد از ظهر را نشان می‌داد، همان ساعتی که اعدامی‌ها را می‌بُردند. نمی‌توانستم حرکت کنم. قلبم به سرعتی سرسام‌آور در سینه می‌تپید. صدایش را در گوش‌هایم می‌شنیدم. یادم افتاد که به من سپرده بود "اگر خواستند مرا ببرند یادم بیاور عینکم را بردارم. باید به سئوال‌هایشان جواب‌های حسابی بنویسم. این جواب‌ها خواهد ماند." صدای لرزانم را شنید: "خانم مشتعل! عینکتان را بردارید." آماده رفتن شد. قد بلندش به همان رسائی و در چهره‌اش دیگر نقشی از اضطراب نمی‌دیدم. دم در اطاق، نگاهش را به من دوخت، لبخندی زد و گفت: "فعلاً خداحافظ." جرأت بوسیدنش را نداشتم. نمی‌خواستم حتی بخودم بگویم که دیگر او را هرگز نخواهم دید. آری! گُرگ به گله زده بود و باز یکی دیگر کم شد.

من و سه زن بهائی از جا برنخاستیم، که نتوانستیم. زن‌های دیگر الله اکبر می‌کشیدند و لحظه‌ای بعد سکوت عمیق و وحشتناکی همه جا را فرا گرفت. گلوی زندان زنان را بغض عجیبی در خویش می‌فشرد. حتی بچه‌ها ساکت در گوشه‌ای نشسته بودند. این‌گونه سکوت‌ها، زندانبان‌ها را به وحشت می‌اندازد، چه، امکان انفجار کلی می‌رود. دو سه بار میرزا علی و بابای پیر در راهرو و سلول‌ها پیدا شدند و با سوء ظن به همه زن‌ها نگاه می‌کردند. یکبار میرزا علی

پرسید: "پس چرا امشب تلویزیون نمی‌آورید؟" (تلویزیون در اطاق دفتر بود و زن‌ها حق داشتند به مدت سه ساعت در راهرو از برنامه‌های آخوندی استفاده کنند.) کسی جوابی نداد. ساعت هفت، هشت، نه و عاقبت به نه و نیم رسید و دیگر روشن بود که هرگز خانم مشتعل را با آن قیافه نازنین و مهربان و چهره گشاده نخواهیم دید. بغض همچنان گلوی زندان را می‌فشرد. من به آهستگی از جا برخاستم، به اطاقم رفتم، دسته گلی را که صبح چیده بودم از بالای تخت برداشتم و به آرامی بازگشتم. با پای لرزان به تخت خانم مشتعل نزدیک شدم. هنوز جای سر نازنینش بر بالش دیده می‌شد. گل را همانجا گذاشتم... که ناگهان بغض زندان ترکید. انگار روز عاشورا بود. دوباره پاسدارها به شتاب پیدا شدند، ولی جلوی شیون و زاری زن‌ها گرفته نمی‌شد. آنها می‌خواستند اطمینان بدهند که خانم مشتعل باز می‌گردد، ولی هرگز و هرگز آن عزیز همیشگی من که تا دم گور یادش را و شهامتش را و شیردلی و شیرزنی‌اش را فراموش نخواهم کرد و خواهم ستود، باز نگشت.

هدیه من قطعه شعر ناقابلی تقدیم به روح پاک او بود که خود مظهري از قدرت و درس از پایداری بود. رابط بین زندان و دادگاه برای من تعریف کرد که دیشب خانم مشتعل اعدام نشد، بلکه دم صبح او را به مسلخ بردند. می‌گفت تمام شب از او و یک زندانی مرد بهائی که دارای سه فرزند بود بازجوئی می‌شد. بارها و بارها از او خواستند که به آئین اسلام درآید تا او را ببخشند و خانم جلالیه مشتعل اسکوئی به آنها گفته بود: "آیا اگر من به دین اسلام درآیم دیگر صهیونیست و خراب‌کننده افکار بچه‌های مردم نیستم؟ دیگر فاسدکننده نیستم؟ من این ظلم و ستم و کشت و کشتار را نمی‌خواهم. من از اعتقادم بر نمی‌گردم." و سپس در پاسخ پسرک بازجوئی که ظاهراً او را دلالت می‌کرد گفته بود که من هزارها مثل تو را آدم کرده‌ام، نمی‌خواهد به من درس بدهی. نزدیک صبح او را به همراه مرد بهائی به لب دریا برده بودند، خواسته بود که چشمش را نبندند و دستهایش را، رشیدانه ایستاده بود و با یک گلوله جان سپرده بود.

یادش گرامی. مقامش والا و روحش شاد..

که چه تنگه قفسامون	یادته گفتی و گفتم
چه می گیره نفسامون	توی این تنگی و وحشت
من می خواستم که رها شم	تو می خواستی که رها شی
من می خواستم که نباشم	تو می خواستی که فدا شی
در و دیوارو نگاه کرد	چه غریبونه نگاهت،
یه کسی تو رو صدا کرد	انگار از تو آسمونا
با غروری عاشقونه	تو نگاه تو رضایت
انگاری میری به خونه	شوق پرواز توی چشمت
یادت از دلم نمی ره	میدونی که تا ابد هم
دل پرنده ای اسیره	تو عقاب پُر غروری
من توی دنیا اسیرم	اگه زندونم نباشه
من می پوسم و می میرم	تو تونستی پُر کشیدی



غزل ناب

جناب عطاءالله ستوده نیا

دل بی تو سر صحبت احباب ندارد
چشم از غم دل، حوصله خواب ندارد
شفافی رخساره محبوبه ما را
اینگونه پُر از جاذبه، مهتاب ندارد
خوبی و دل‌انگیزی آن قامت موزون
اینسان طرب‌افزا، غزلِ ناب ندارد
گیرایی و افسون دو چشم سیهش را
هرگز کشش و چرخش گرداب ندارد
آن شور و نوایی که نگاهش بدل افکند
شهناز دل تار ز مضراب ندارد
در حیرت گیسوی شکن در شکن یار
سنبل به سر زلف، دگر تاب ندارد
از سینه ز بس آه شرربار برآمد
سرچشمه تفتیده اشک، آب ندارد
این ماهی لب تشنه دل در عطش وصل
جز حسرت آرامشِ مرداب ندارد
گفتم که تبِ عشق تو سوزد جگرم را
گفتا که دماسنج تو، سیماب ندارد
در عشق مزین لاف گر ایثار نداری
عاشق به جز این سنت و آداب ندارد

این غده چرکین تنفر که به دلهاست
 جز عاقبت رستم و سهراب ندارد
 دل را که بُود کینه دگر عشق در آن نیست
 چون مسجد ویرانه،
 که مـحـراب نـدارد
 بی فکر جوان طبع سخن سنج ستوده
 یارایی هم صحبتی شاب ندارد

احباب: دوستان
 تفتیده: داغ
 ایثار: از خود گذشتگی
 شاب: جوان
 شور، نوا، شهناز: از الحان موسیقی
 تار و مضراب: از آلات موسیقی
 سیماب: جیوه

نشانی مجله پیام بدیع تغییر یافته است. نشانی جدید عبارت است از:

PAYAM-E BADI
P.O.Box 3207
Quarts Hill, CA 93586

متن نامه جناب هوشمند فتح اعظم بمناسبت صعود جناب رحمت الله حسینی علیه رضوان الله

بازماندگان عزیز نفس نفیس جناب رحمت الله حسینی علیه رضوان الله با قلبی سرشار از عواطف رقیقه معروض می‌دارد که صعود محبوب‌القلوب یاران خادم صادق آستان یزدان، جناب روحمت‌الله حسینی البته سبب حُزن بیکران دوستان است، اما برای آن جان پاک، سرور اندر سرور است و نور علی نور، مادام‌الحیات در سبیل محبت‌الله چالاک بود و راهنمای سالکان وادی ایمان.

در ره منزل لیلی که خطرهایست در آن

شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

از بدایت جوانی به اجابت ندای آسمانی مولای بی‌همتا چون غزال بز هدایت سر به کوه و بیابان نهاد و در آن صفحات که در آن ایام از حضرات و مدنیت بی‌بهره بود، به مهاجرت پرداخت و به رضای حق فائز شد. دم مسیحائی حضرت فیض در دل و جانش روحی تازه دمید، خادم بود، عاشق شد و تا روز آخر زندگی، به مقتضای عشق رفتار کرد. مشوق یاران بود و مشاور مؤتمن آنان. از مؤسسان اولیه تشکیلات امرالله در آن سامان بود و در مقام معاونت ایادی مروج ندای جمال ابهی، معلّم و مشوق دوستان، علی‌الخصوص جوانان بود و اخیراً به دعوت معهد اعلی دامنہ خدماتش به ترکیه نیز بسط یافت. با شرکت و معاونت قرینه محترمه، فرزندان برومندی تربیت فرمود که هر یک زینت جامعه اسم اعظم‌اند و شمیم پدر بزرگوار را به مشام مشتاقان آن جان پاک می‌رسانند. بنده و شفیقه در هندوستان خدمت ایشان رسیده‌ایم و یادشان را در دل محفوظ می‌داریم و امیدواریم عواطف قلبیه ما را قبول فرمائید.

هوشمند فتح اعظم

۲۳ فوریه ۲۰۱۱

متن نامه سرکار خانم لیلی و جناب ایرج ایمن به مناسبت صعود جناب رحمت الله حسینی علیه رضوان الله

نفس نفیسی به ملکوت شهود صعود نمود و از خاکدان فانی به جهان باقی شتافت. میهمان جدید است عزیز فرما. بنده قدیم است خلعت بدیع عطا کن. ای بی نیاز بیامرز و بنواز و به خلوتگاه راز راه ده و در محفل تجلی همدم و دمساز نما. توئی دهنده و بخشنده و مهربان و توئی آمرزنده و نوازنده و توانا

ع ع

یاران قدیم و دوستان عزیز علیهم بهاء الله الابهی

از خبر تأسف اثر فقدان خادم جانفشان امر یزدان، جناب رحمت الله حسینی علیه رضوان الله متأسف و غمگینیم و این ضایعه غم افزا را به همگی آن عزیزان و به ویژه به اعضای خانواده و منسوبان آن نفس نفیس صمیمانه تسلیت می گوئیم. از آستان قدس الهی علو درجات آن متصاعد الی الله را در عوالم ملکوت و صبر جمیل برای آن عزیزان در این احیان پُر اندوه و ناگوار مسئلت داریم. به فرموده مرکز میثاق "اگر آن نور هدی از آن افق غروب نمود و آن نجم وفا از آن مطلع افول ولی الحمد لله "خاندانی مؤمن و خدوم در آن دیار" یادگار و بقیه الآثار گذاشت."

"آن بزرگوار شب و روز به خدمت احبباء الله و ترویج کلمه الله و ترویج قلوب اولیاء الله مشغول و مألوف بود... حال شما ... البته باید به خلق و خوی او قیام نمائید و به روش و سلوک او حرکت فرمائید تا کشت او را آب دهید و بنیان او را بلند کنید تا صیت خدماتش جهانگیر گردد و آوازه تقدیش به فلک اثر رسد و حقیقت المؤمنون کنفس واحده والخلف رجوع السلف تحقّق یابد. امید از تأیید چنانست که موفقیّت شما مزید بر مؤیدی آن متصاعد الی الله گردد."

خاطرات خوشی را که از همنشینی و همصحبتی با جناب حسینی عزیز

در سفر و حضر داریم و اوقاتی که از شیوائی سخن ایشان محظوظ می شدم هرگز فراموش نمی شود.

آن که ما را تکیه گاهی بود رفت
 آن که چون شمع وجودش پرتوی از نور بود
 جمع ما را پایگاهی بود رفت
 با سفر از بین ما تا عالم معبود رفت

در این سوگواری با آن عزیزان شریک و سهیم هستیم.

با همدردی صمیمانه

لیلی و ایرج ایمن

شیکاگو - ۲۴ فوریه ۲۰۱۱



شرح حال و زندگینامه جناب رحمت الله حسینی علیه رضوان الله به قلم خود ایشان

با الهام از کلمات گهربار امین حقوق الله حاجی ابوالحسن امین اعلی الله مقامه، فدوی رحمت الله حسینی از سرمایه‌اش و وصیتش عرض می‌نماید:
به فضل و موهبت جمال اقدس ابهی با سه فرزند دختر و پسر و یک عروس و دو دامادم و چهار نوهام و با دوقلوئی که در راه است، اینست سرمایه ثمین و گرانبهای زندگیم، زیرا همه در ظل امر مبارک و متمسک به عهد و میثاق جمال مبارکند و البته در این سرمایه ذیقیمت، همسر ارجمندم شریک و سهیم است، سرمایه‌ای که گنج‌های درهم و دینار و دلار عالم را تحت الشعاع قرار می‌دهد و همین سرمایه‌های معنوی، کمبودهای درهم و دینار مادی‌ام را تسویه خواهند نمود. علیهم بهاء الالبهی، شهرالبهاء ۱۵۸ بدیع.

و اما در دل سرمایه‌ای و گنجینه‌ای ثمین تر و گرانبها تر دارم و آن عشق جمال قدم است، عشق غُصن اعظم است، عشق ولی عزیز امرالله است، عشق بیت‌العدل اعظم است، عشق وجوه نورانیه حضرات ایادی امرالله است، عشق چهره‌های ملکوتی اعضاء معهد اعلی "الذین ذکرهم فی کتاب‌الاسماء" است، مؤسسه فخیمه دارالتبلیغ بین‌المللی است، مشاورین قارات عالم و هیئت‌های معاونت است، تقدس محافل روحانیه ملیّه و محلّیه و مؤسسات تابعه است و بالاخره عشق روی نورانی و خوی رحمانی احبای عزیز الهی است. آیا هیچ لسانی و قلمی قادر به ادای شکرانه چنین مواهبی است؟ که یک روستازاده درگزی از اقصی نقاط خراسان سر از میدان مهاجرت عربستان درآورد و حدود ۴۵ سنه افتخار استقرار یابد و به چنین سرمایه‌ای کلان نائل شود و تا این سن و سال ۶۸، در متجاوز از ده‌ها کنفرانس بین‌المللی و منطقه‌ای و ملی و محلی شرکت نماید، در کنگره جهانی بهائی در نیویورک سر تعظیم فرود آرد، به جنت لقای سلطان بهائی ساموا در افتتاح مشرق‌الاذکار ساموا فائز شود و به محضر انور

حضرات ایادی امرالله در شرق و غرب عالم به شرح ذیل برسد و حضوراً عرض عبودیت نماید:

امه البهاء روحیه خانم، میرزا طرازالله سمندری، علی اکبر فروتن، ابوالقاسم فیضی، شعاع الله علائی، ذکراالله خادم، دکتر علیمحمد ورقا، دکتر رحمت الله مهاجر، سرهنگ جلال خاضع، کالینز فدرستون، جان روبارتز و ابوالفتوح اولینگا، و نیز دیدار پُرانوار حضرات اعضاء بیت العدل اعظم الهی در جریان کنفرانس های عالم بهائی میسر شود. حضرت هوشمند فتح اعظم با آنهمه مکاتبات ذیقیمتش و بنده نوازش و محضر دلنشینش، حضرت علی نخجوانی با آنهمه فروتنی و تواضعش و حضرت ادیب طاهرزاده با آن ابراز احساسات پُر هیجانش، همه و همه از الطاف شامله بوده که من دون استحقاق حصول یافته و البته عشق کثیری از ناشرین نفحات الله منجمله: حضرات عبدالحمید اشراق خاوری و سید عباس علوی اعلی الله مقاماتهما که این تلمیذ بی استعداد مجذوب نفحات قدسیه آنان بوده ام و همیشه تجسم قلب و فؤادند.

حصول امکانات سفر به ممالک مختلف عالم که بدون استثناء در همه این اسفار، جنت لقای احباء و شرکت در برنامه های امری حاصل شده نیز از مواهب شامله الهیه است که بشرح ذیل در این ممالک عظمت امر مبارک در دل و جان این بینوا هیجان یافته است:

ایران، امارات (که در بدایت هجرت سنه ۱۹۵۷ بنام شیخ نشین های خلیج فارس معروف بود)، قطر، بحرین، کویت، سلطنه عمان، عدن و یمن و مکلاً (که هریک در آن زمان مستقل بود و حال همه تابع حکومت کشور یمن اند)، جیبوتی، هند، پاکستان، مصر، سودان، لبنان، اردن، فیلیپین، سنگاپور، تایلند، مالزی، ترکیه، اسپانیا، انگلستان، آلمان، آمریکا، ژاپن، فرانسه، ایتالیا، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان و سویس.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری

روح پدرم شاد که با شغل خِشت زنی (خِشت در طی مراحل در کوره‌پزی تبدیل به آجر می‌شد) و سپس سنین آخر حیات در برنامه شغلی خبازی (نان سنگک) بود لذا معروفیتش شاطر عباس و نیز ملاً عباس بود، و روانش شاد مادرم که بعد از صعود پدر، سه فرزند یکساله و سه ساله و مرا که شش ساله بودم، ما سه برادر را با روح ایثار و فدا با کار خیاطی در منزل بزرگ کرد و برای رعایت حال ما، از ازدواج مجدد امتناع ورزید و بالاخره خیر صعودش در مدینه ابوظبی به سمع فدوی رسید، طوبی لها و حسن مآب.

پدر و مادر (عباس و زهرا سلطان) در دَرگَز خراسان به همت ناشر نفحات‌الله جناب علی آذری به امر مبارک مؤمن شدند، علیهما رضوان‌الله و بهائے.

ز گنج عشق بهاء هر که یافت دولت فقر

به نقد جان نخرَد هیچ گوهر دیگر

به کمال محویت

× × ×

به یاد مادرم که در کرمانشاه، ۱۹ بهمن ۱۳۴۵ مطابق ۷ فوریه ۱۹۶۶، به ملکوت ابهی صعود نمود علیها رضوان‌الله:

از عشق بهاء سرودن آموخت
بر درگه حق رسیدن آموخت
از عشق و فدا چشیدن آموخت
درسی ز وفا شنیدن آموخت
از شهد لقا مکیدن آموخت
کز گنج قفس پریدن آموخت

”گویند مرا چو زاد مادر“
با راز و نیاز و اشک و آهش
با مثنوی و سرود ایثار
با قلب چو دُرّ خویش هر دم
از شیر منیر چشمه عشق
آه از خیر صعود مادر

رحمت‌الله حسینی

ترجمه شرح حال متصاعد الی الله جناب رحمت الله حسینی که در جلسه محفل تذکر ایشان در تاریخ ۱۹ مارچ ۲۰۱۱ خوانده شد.

جناب رحمت الله حسینی در ۱۴ فوریه ۱۹۳۳ در دَرگَز از شهرهای استان خراسان ایران متولد شدند. در جوانی ندای حضرت ولی امرالله را لبیک گفته، مادر و دو برادر خود را ترک کرده و راهی مهاجرت شدند. ایشان با زحمت فراوان در ابوظبی مستقر شدند، در ناحیه‌ای که آب آشامیدنی وجود نداشت و اثری از تمدن در آنجا یافت نمی‌شد. او به مردم عشق می‌ورزید، بخصوص به محتاجان. جناب حسینی یک مغازه کوچک تعمیر رادیو باز کردند که به زودی محل اجتماع مستمندان و همچنین کارگران روزمزدی شد که ایشان، آنها را در نوشتن نامه به خویشاوندانشان یاری می‌کرد.

ایشان، با افتخار، شاهد تأسیس اولین محفل روحانی محلی در شهر محل اقامت خود شدند و خودشان هم یکی از ۹ نفر اعضای آن محفل مقدس بودند. هر زمان که جلسه محفل برقرار بود و دفعته باران شروع می‌شد، همگی جلسه محفل را متوقف کرده و بطرف خانه‌های خود می‌شتافتند تا بتوانند با جمع‌آوری آب باران، آب آشامیدنی خود را تأمین کنند.

جناب حسینی هیچوقت رانندگی نکرده و برای ملاقات دوستان از دوچرخه و در سال‌های اخیر از تاکسی استفاده می‌کردند. ایشان فروش وسایل منزل را به مغازه تعمیر رادیو خویش اضافه کرده و در نتیجه باعث رونق فراوان کارشان شد. این موفقیت باعث شد که یکی از کمپانی‌های ژاپنی که محصولاتشان در مغازه ایشان فروخته می‌شد، از او دعوت کردند بمدت یک هفته بعنوان میهمان از ژاپن دیدن کنند.

جناب حسینی در ابوظبی ازدواج کردند و دارای سه فرزند و ۹ نوه می‌باشند. ایشان در مورد تحصیلات فرزندانشان بسیار کوشا بودند و به دفعات

برای رسیدگی به اوضاع تحصیلی آنها که در شرایط سختی انجام می شد، به هندوستان سفر کردند.

جناب حسینی بعدها به عضویت محفل ملی ابوظبی، و به عنوان امین حقوق الله انتخاب شدند و همچنین در مقام هیئت معاونت به خدمت مشغول بودند.

ایشان با پادشاه بهائی ساموآ، ۱۲ نفر از ایادی امرالله و بسیاری از اعضای بیت العدل اعظم ملاقات کردند و به ۳۲ کشور دنیا سفر نمودند.

بزرگترین افتخار جناب حسینی، ایمان به حضرت بهاءالله و خدمت به امر بود و اینکه همه فرزندان ایشان دارای مدارج بالای تحصیلی و شغلی هستند و به خدمت امر بهائی مشغولند و همینطور کلیه نوههایشان در ظل امر تربیت یافته و بسیار مؤمن هستند.

روحشان شاد

نشانی مجله پیام بدیع تغییر یافته است. نشانی جدید عبارت است از:

PAYAM-E BADI
P.O.Box 3207
Quarts Hill, CA 93586

خاطراتی از نیم قرن هجرت

خانم م. ندیمی

در تاریخ آپریل ۲۰۰۹، طرازالله ندیمی، بزرگ خانواده، مهاجر چند دهه کشورهای عربی، در شهر کوچکی در ویکتوریا کانادا، در سن ۹۲ سالگی، در آرامش به ملکوت جاودان پرواز کرد.

پس از صعود ایشان، نامه دارالانشاء بیت‌العدل اعظم که حاوی تسلیت به این خانواده بود و همچنین نامه‌های محافل ملی کویت و کانادا، باعث تسلیت و تسلی خاطر همسر عزیزش ثریا خانم و فرزنداناش ناهید ونوید، و فامیل او گشت.

هنگامی که من با همسرم، دکتر عطاءالله ندیمی ازدواج کردم، چون ما در طهران بودیم و خانواده ایشان در شیراز، اطلاع زیادی از این خانواده نداشتیم، فقط شنیدم که برادر بزرگتری بنام طرازالله دارند.

بعد از ازدواج، وقتی که برای دیدن فامیل به شیراز رفتیم، روزی که به زیارت بیت مبارک مشرف شدیم، من در جلو پله‌های بیت بودم که طلعت خانم مادرشان، که خانمی بودند مُسن، نورانی و روحانی با گیسوانی سفید و قامتی خمیده، خود را به من رساندند و در گوش من گفتند "طرازالله در مکه است، برای سلامتی او دعا کن." این موقع بود که فهمیدم ایشان کجا هستند ...

شنیدن اسم مکه قلب مرا لرزاند ... و با خود گفتم، این چه ایمانی است که این فرد را به آن نقطه کشانده ... و از آن به بعد، احترام خاصی از ایشان در قلب من و فامیل ما جا گرفت.

بعد از چندی نامه‌ای از طرازالله خان دریافت داشتیم که متذکر شده بودند که همراه همسر خود ساکن کویت شده‌اند. در این موقع بود که هروقت

این خانواده به ایران برای تعطیلات و یا مواقع دیگر می آمدند، در طهران به منزل ما وارد می شدند که باعث خوشحالی ما بود. از این دیدارها خاطراتی دارم که در ذهن من باقی مانده.

روزی ثریا خانم گفتند، کویت حالا این کویتی نیست که چندین سال پیش ما به آنجا رفتیم (که البته مربوط می شود حدوداً به ۴۰ یا ۵۰ سال پیش) کشوری بود بد آب و هوا، بی آب و علف، دارای بادهای صحرائی، می گفتند هر وقت که این باد می آمد، که به باد شن معروف است، باید به اطاق خود می رفتیم، در و پنجره ها را می بستیم که شن داخل نشود و بعلاوه از داخل هم، لای پنجره ها را می بستیم که از ورود شن به داخل اطاق ممانعت کنیم. با وجود این وقتی که باد می ایستاد، خیلی سخت بود که در اطاق را باز کنیم، چون شن و ماسه پشت در انباشته شده بود، و وقتی که در باز می شد، بالطبع شن و ماسه هم وارد اطاق می شد، جمع کردن و تمیز کردن شن که آنهم خود داستانی دیگر است.

سال اولی که این خانواده ایام مبارک صیام در آنجا بودند، یک روز خیلی خوشحال بودند که توانسته بودند برای افطار کمی پنیر و سبزی پیدا کنند. موقع افطار سفره را روی زمین پهن می کنند و آن را با نان و پنیر و سبزی مزین می نمایند، و چون هنوز تا افطار وقت داشتند، هر دو کنار سفره نشسته و به خواندن الواح و آیات الهی مشغول می شوند. پس از مدتی راز و نیاز وقتی که چشم های خود را باز می کنند که افطار کنند، می بینند که خبری از پنیر و سبزی نیست، بله، موش ها آمده بودند و همه را خورده و رفته بودند. شاید گفتن این آسان باشد، ولی در آن گرما، با دهان روزه، موقع افطار، آماده غذا خوردن، ولی از غذا اثری نباشد.

طرازالله خان تعریف کردند: در یک روز گرم تابستان، سر ظهر آفتاب در شدت گرما، در خیابانی در کویت راه می رفتند، بناها مشغول ساختن خانه ای بودند، تعدادی کارگر در پشت بام کار می کردند و مشغول قیر و گونی و اسفالت

کردن پشت بام بودند، که یک مرتبه یک تکه قیر داغ از آن بالا می افتد پائین و درست روی صورت ایشان قرار می گیرد. در آن هوای گرم، قیر داغی هم به صورت انسانم بچسبد، چه بلایی است تصوّر نکردنی. آمبولانسی می آید، ایشان را به بیمارستان می برند، ولی دکترها هرچه می کردند نمی توانستند این درد را ساکت کنند، و ایشان آرام و قرار نداشتند. می گفتند دو شبانه روز از شدت درد خواب نداشتیم، تا اینکه در یک لحظه رو کردم به حضرت بهاء الله و گفتم یا بهاء الله مرا از این درد نجات بده. گفتند با حالت توجهی که در من ایجاد شده بود، آن شب راحت خوابیدم، صبح راحت در رختخواب بودم که دکتر و پرستاران برای عیادت آمدند. پرسیدند دیشب خوابیدی؟ گفتم بلی. پرسیدند حالا خوبی؟ گفتم بلی. درد داری؟ نه. یک مرتبه این گروه به همدیگر نگاه کرده و می گفتند چه شد، این شخص تا دیروز از درد به خود می پیچید و حالا دردی ندارد. بعد گفتند، چطور می توانستم به آنها بگویم (که طبیب جمیع علت های تو ذکر من است).

روزی طرف های بعد از ظهر، من به مادر بزرگم که ایشان را خانم جان می خواندیم و به همین نام هم می نویسم، زنگ زدم که احوالشان را بپرسم، بعد از پایان تلفن، طراز الله خان گفتند خانم جان کسالت دارند؟ گفتم بله، چندی است که مریض هستند و ملازم بستر. گفتند برویم دیدنشان، من گفتم بسیار خوب، می رویم. گفتند نه، نه، همین الان برویم، ایشان کسالت دارند و باید به دیدنشان برویم، و این در حالی بود که ایشان نه اصلاً خانم جان را می شناختند و نه آشنائی داشتند، ولی همین که فهمیدند کسالت دارند، خواستند که به عیادت بروند. قبول کردم و راهی منزل ایشان شدیم. از آن لحظه که وارد اتاق خانم جان شدند، پای تخت ایشان نشستند، و شروع کردند به صحبت کردن، جوک گفتن، داستان گفتن و خندانند خانم جان (باید بگویم که ایشان مرد خوش مشرب و خوش صحبتی بودند). من متوجه شدم که چقدر حال خانم جان بهتر شد، بطوری که موقع خداحافظی، خانم جان از تخت پائین آمدند و ایشان را تا دم در

بدرقه کردند. جالب اینجاست که از آن به بعد، خانم جان هر وقت مرا می دیدند، بکلی مرا فراموش کرده، و فقط می پرسیدند "از طرازالله خان چه خبر، کجا هستند؟ چه می کنند؟ من هیچوقت محبت ایشان را فراموش نمی کنم، من مریض بودم به عیادت من آمدند، دیدار ایشان برای من شفا بود. از آن روز فهمیدم که این بیان حضرت بهاءالله که می فرمایند: "به عیادت بیمار بروید." چقدر مهم است. تکبیر مرا به ایشان برسان."

وقتی که پس از یک سفر تبلیغی به آفریقا، برای اولین بار به مدت سه روز به تشریف و زیارت اعتاب مقدسه نائل شدم، پس از زیارت از آن بهشت الهی، با خود گفتم چطور من این لیاقت را داشته باشم که به اعتاب مقدسه بیایم و به زیارت مقام اعلی مشرف شوم، ولی مهاجرین کشورهای عربی نتوانند. از شدت احساسات، با بی خیالی ولی با خلوص نیت و عشق، کارتی از مقام اعلی از حیفا به کویت پُست کردم. بعد از چندی، روزی طرازالله خان گفتند "یادتان هست که شما کارتی برای ما از حیفا فرستاده بودید؟" من یک مرتبه متوجه شدم که چه کردم و قلبم شروع به تپیدن کرد، ولی ایشان با یک خنده ای گفتند "یک روز پُست چی آمد به مغازه و به من گفت، شما یک کارت دارید، نمی دانم از کجاست، ولی چون اسم شما روی آن است برای شما آوردم." با یک خنده ای گفتند "انگار چشم های او کور شده بود، نه تمبر اسرائیل را دید و نه مُهر اسرائیل را، مثل اینکه چشم های او کور شده بود" از شدت خوشحالی دو بار تکرار کردند، و من مات و مبهوت به خود گفتم:

گر نگه دار من آنست که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

آخرین سفر این خانواده به ایران، قبل از انقلاب بود. ثریا خانم برای دیدار فامیل در مسافرت بودند. طرازالله خان گفتند، برویم زیارت بیت مبارک حضرت بهاءالله. در آن زمان محفل ملی به احباء و دیگر زائران از نقاط مختلف دنیا، برای حفظ بیت و اجتناب از رفت و آمد، اجازه زیارت نمی دادند، فقط به مهاجرین کشورهای عربی که فوق العاده مورد احترام و علاقه حضرت ولی امرالله

بودند اجازه زیارت می دادند. طرازالله خان این را می دانستند، اینست که گفتند، برویم زیارت. برای این کار لازم بود برویم دفتر محفل و اجازه بگیریم و چون کسی باید ایشان را همراهی می کرد، به من هم اجازه دادند همراه ایشان باشم. موقع زیارت در حالی که اشک چشمان مرا فرا گرفته بود، با خود گفتم، در حدود صد سال از ساختن این بنا می گذرد، در این مدت در طهران قصرهای زیادی ساخته شده است، ولی پس از گذشت اینهمه سال، این منزل هنوز قصر است، با آن اطاقهای بزرگ، روشن و حمام خصوصی.

بعد از انقلاب اسلامی و خارج شدن احباء از ایران، بنا به دستور بیت العدل اعظم، این خانواده در پاکستان مستقر شدند، که ملجاء و پناهی بود برای پناهندگان، و هم با تشکیل کلاسها و جلسات برای آنها، باعث شادی و سرور احبای پناهنده می شدند.

در ایام کهولت، در اثر سعی و کوشش دخترشان و کمک و راهنمایی محفل ملی کانادا، مقیم این مملکت شدند و در شهر کوچکی در ویکتوریای کانادا ساکن شدند که خود باعث تشویق و دلگرمی احبای آن ناحیه بود.

روزهای آخر، ثریا خانم می گفتند، وقتی که به دیدار ایشان می رفتیم، دکترها و نرسها می گفتند ما تاحال مریضی این چنین نورانی و روحانی و با آرامش خیال نداشتیم. ثریا خانم که همیشه در این مدت همراه و همدم ایشان بودند، در لحظه آخر به او گفتند "بابا طرازالله، این چمدان تو خیلی سنگین است و من دیگر نمی توانم کمکت کنم، خودت باید آن را حمل کنی، واقعاً که چمدان سنگینی بود، سنگین از خدمت، تبلیغ و هجرت."

وقتی که خبر صعود ایشان را شنیدیم، به فامیل و دوستان اطلاع می دادیم، به یکی از خواهرانم که ساکن آمریکا هستند وقتی که این خبر را گفتیم، با یک اطمینان و قدرت کلام گفتند، امشب طرازالله خان مهمان حضرت عبدالبهاء هستند.

روحشان شاد

انتشارات

از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، یکی از اهداف بلند مدّت جمهوری اسلامی، سرکوب آئین بهائی و پیروان آن بوده است. از این رو است که علاوه بر اعدام زندانیان وجدان و باور، بازداشت‌های بدون توجیه، مصادره اموال و دارایی بهائیان، ابزارهای قدرت حاکمیت و جریان‌های بهائی ستیز درون آن به انتشار تبلیغات دروغین و جو سازی علیه بهائیان پرداخته‌اند.

در این پژوهش عمیق و پُردامنه، دکتر علی توانگر به نقد و بررسی سه کتاب، که در ردّ آئین بهائی توسط دستگاه‌های بهائی ستیز حاکمیت ایران در راستای تبلیغات دروغین چاپ شده، پرداخته‌اند. دکتر توانگر به عنوان یک محقق اسلام‌شناس و یک کارشناس مطالعات بهائی به پاسخگویی بسنده نمی‌کند بلکه به بررسی زوایای نادیده و شواهد مهم تاریخی و مطالعه متون کلیدی می‌پردازد و خواننده را با مهارت خاص خود به چشم‌انداز گسترده و تازه رهنمون می‌سازد. این مطالعه ساختار ضعیف و بی‌پای نظری و علمی بنیادهای بهائی ستیز را آشکار ساخته و برملا می‌کند.

این ابیات را برای جناب مهندس حسن افنان در جواب نامه‌ایشان

فرستادند:

نومید نباید بود

جناب دکتر علی توانگر

ای دوست مخور غم که زمستان به سرآید

گل بردمد و خرّمی هر شجر آید

نومید نباید شدن از سردی دیماه

گر صبر کنی نوبت فتح و ظفر آید

از باغ رود زاغک و آن نعره منکر
 قمری به خوش الحانی بار دگر آید
 بلبل به نوا آید و گل چهره گشاید
 معشوقه بکام آید و دلبر ببر آید
 یاران به نشاط آمده و پای بکوبند
 در وجد و سماعی که به شب تا سحر آید
 ایران چو گلستان شود و مردم نیکش
 بینند که آوازه آن از سفر آید
 ابر سهیش پا شد و خورشید درخشد
 عقرب سپری گردد و دور قمر آید
 درویش و توانگر بسرایند که به به
 هر روز از این باغ بری خویر آید

این است امید من و یاران دگر هم روزی برسد عقل بفکر بشر آید
 بیت اخیر را دوست گرامی آقای مهندس حسن افنان بر آن افزودند.
 رحمه الله علیه.



هوالبهی

ای جمال ابهائک قولی شمع هدایت یانیور نور عنایت پارلیور
رحمت یاغیور دُر و گُهر لؤلؤ اینجولر صاچیور داماننی آچ و بو گوهر
گرانبهادن دولدور وصاچ هر بری گوهر شاهوار در دُر آبدار در جوهر
شبچراغ در جانہ دگر و روح روانہ دگر

عبدالہاء عباس

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

“... اگر به نظر دقیق و بصر حدید ملاحظه نمائید معلوم و واضح گردد که این نظم بدیع که در هویت این دور الهی مندمج و حقیقت فائضه امر اعز ابهی باحسنها و اکملها در آن تجلی نموده و به مسرور ایام کاملاً در تأسیسات بدیعه‌اش مصور و مشخص خواهد گشت و صیت بزرگواریش ولوله در بین عموم دول و ملل و نحل و امم و قبائل ارض خواهد انداخت و قواعد و ارکانش در کل اقطار مرتفع خواهد شد و جهان و جهانیان را احاطه خواهد نمود، ولید میثاق جمال قدم و اسم اعظم است، زیرا از اقتران معنوی بین قوه فاعله و فائضه دافعه شریعت الله که از شارع قدیر مندفع و مندفع گشته و لطیفه میثاق که در حقیقت مرکز عهدالله و مبین آیات الله مستور و مخزون و مندمج بوده ظاهر گشته و بوجود آمده، تار و پود این نظم الهی احکام مقدسه متعالیه مصرحه در کتاب اقدس که از مخزن قلم اعلی صادر و مبادی سامیه روحانی و اداری که در الواح و خطابه‌های مرکز عهد و میثاق و مبین آیات نیر آفاق و کتاب وصایایش مدون و مسطور بشارتش فاتحه عصر اول تکوین و تأسیس در عصر ثانی و تصرفات کلمه‌اش مُسکرالختم عصر ثالث دور مقدس الهی، مبشرش حضرت نقطه اولی، واضع احکامش جمال اقدس ابهی، مهندس و مبین کیفیت تأسیسش مرکز میثاق اُمم اوفی حضرت عبدالبهاء و بانیان صرح مشیدش جمهور سالکین سبیل هدی، اهل بهاء و راکبین سفینه حمراء. این نظم بدیع از انظمه باطله سقیمه عالم ممتاز و در تاریخ ادیان فرید و بی‌مثیل و سابقه. بنیادش بر دو رکن رکن استوار. رکن اول و اعظم رکن ولایت الهیه که مصدر تبیین است و رکن ثانی بیت عدل اعظم الهی که مرجع تشریح است. توفیق رضوان ۱۰۵

پیام بدیع

سال بیست و هشتم
سال ۱۶۸ بدیع

۱۳۹۰ شمسی
۲۰۱۱ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک نامه ها
و پیشنهادات

PAYAM-E BADI
P.O.Box 3207
Quarts Hill, CA
93586
U.S.A

حضرت امة البهار، روحیه خانم ایادی
عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر
یکتا دربارهٔ علاقه شدید حضرت ولی
امرالله به افزایش هر چه بیشتر
انتشارات مرقوم فرموده اند:

"... نوشتن و نشر کتب و آثار امریه
دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک
بود در این سبیل هر چه اقدام می -
فرمودند هرگز خسته نمی شدند و
دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند
و آن را همه جا و همه وقت حمایت
می فرمودند..."

چنانکه در حساب هندوستان ملاحظه
کنید در یک سال هزار لیسه برای
نشریات مرحمت فرمودند..."

قابل توجه

حق اشتراک سالیانه امریکا ۳۵ دلار امریکایی و دیگر کشورها ۴۰ دلار امریکایی
ابتدای هر سال میلادی اشتراک تجدید می گردد.
تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید.

MR Soheil Roshan Zamir
1432 173 RD SW
Lynwood WA 98037
U.S.A
soheilirz@yahoo.com

PAYAM – E – BADI

VOLUME 29
NO'S: 338-339-340-341

July – August – September - October
2011

Payam
Payam-i-Badi

-i-

Badi

PAYAM-I-BADI P.O.BOX 698 CLIFTON NJ 07012 U.S.A.